تأملی نو در نشانه‌های ظهور ۱

تقریرات درس آیت‌الله نجم‌الدین طبسی

پیرامون قیام حسنی

تحقیق و نگارش: محمد شهبازیان

بسم الله الرحمن الرحيم

تاملی نو در نشانه های ظهور ۱

نویسنده:

نجم الدین طبسی

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تاملی نو در نشانه های ظهور ۱

مشخصات کتاب

طبسی، نجم الدین، ۱۳۳۴ ــ

تأملی نو در نشانه های ظهور (۱): تقریرات درس آیت ا... نجم الدین طبسی پیرامون قیام حسنی/ تحقیق و تقریر محمد شهبازیان ــ تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)؛ قم: حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویّت، ۱۳۸۹ــ .

ج

... ریال ISBN:۹۷۸- ۹۶۴-۷۴۲۸-۸۶-۶

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه: ص. ۷۷-۷۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. فتن و ملاحم. ۲. آخرالزمان ۳. مهدویّت. الف. شهبازیان، محمد، ۱۳۵۹ ــ، محقق. ب. بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج). ج. حوزه علمیه قم. مرکز تخصصی مهدویّت. د. عنوان.

ه . عنوان: تقریرات درس آیت ا... نجم الدین طبسی پیرامون قیام حسنی.

۲ت ۲ط /۵/ ۲۲۴ ۴۶۲/۲۹۷ BP

۱۳۸۹

ص:۱

اشاره

تاملی نو

در نشانه های ظهور

(۱)

تقریرات درس آیت الله نجم الدین طبسی

پیرامون قیام حسنی

تحقیق و تقریر: محمد شهبازیان

تاملی نو در نشانه های ظهور (۱)

تقریرات درس آیت الله نجم الدین طبسی پیرامون قیام حسنی

تحقیق و تقریر/ محمد شهبازیان

ناشر/ بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

ویراستار/ محمد رضا مجیری

طراح جلد و صفحه آرا/ عباس فریدی

نوبت چاپ/ دوم، زمستان ۱۳۹۰

لیتوگرافی/ ترام اسکنر

شمارگان/ سه هزار نسخه

بها/ ۱۴۰۰ تومان

مراکز پخش:

قم: خیابان شهداء (صفائیه) / کوچه آمار (۲۲) / بن بست شهید علیان/ مرکز تخصصی مهدویت، ص.پ۱۱۹-۳۷۱۳۵ / تلفن: ۷۷۳۷۸۰۱/ فاکس: ۷۷۳۷۱۶۰

۲. تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

/ص.پ: ۳۵۵-۱۵۶۵۵ / تلفکس: ۴-۸۸۹۹۸۶۰۱

WWW.IMAMMAHDI۳۱۳.COM

info@imammahdi-s.com

شابک: ۶-۸۶-۷۴۲۸-۹۶۴-۹۷۸

بسم الله الرحمن الرحيم

ص:٣

فهرست مطالب

ص:۵

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین، سیما امام زماننا الحجه بن الحسن العسکری.

و بعد

رقیعه ارزشمند فاضل ارجمند، جناب آقای شهبازیان که بخشی از تقریرات درس حقیر «پیرامون مبانی کلامی مهدویت» می باشد را ملاحظه کردم. انصافاً با حوصله فراوان و دقت تمام، مطالب درس را پیاده و به منابع اصلی مراجعه کرده و ملاحظات ارزنده ای در پاورقی آورده است که جداً جای ستایش و تقدیر دارد. امیدوارم که در راه خدمت به اهل بیت نبی مکرم و نشر فرهنگ این سلاله طاهر که ـ نشر اسلام اصیل است ـ و ترویج فرهنگ مهدویت و مهدی باوری، موفق و مؤید باشند. ان شاء الله شاهد آثار ارزنده ایشان باشیم. إنه ولیّ التوفیق.

قم مقدسه ـ نجم الدین طبسی

۱۵/۲/۸۹ برابر با

۲۰/ج ۱/۱۴۳۱ ق

ص:۷

سخن نگارنده

در مباحث مهدویت، علایم ظهور از پرتنش ترین موضوعات بوده و گفتارهایی متعدد در این باره نوشته شده است؛ اما با کمال تأسف، این عرصه از تفاسیر غیر علمی و ذوقی صرف و تطبیق های بی ثمر، در امان نبوده و گویا به موضوعی برای سرگرمی افراد مبدل شده است.

افرادی در این زمینه قلم زده یا سخنرانی کرده اند، که نه تنها تبیین صحیح از علایم به جامعه هدیه ننموده اند، بلکه راه سوء استفاده از این نشانه ها را برای مدعیان دروغین و نایبان ساختگی فراهم آورده اند که خود باید پاسخ گو باشند. عجیب تر این که برخی نویسندگان با توجه به روایاتی ضعیف یا جعلی، به دنبال اثبات فرضیات خود برآمده و تا جایی پیش رفته اند که حتی سخنانی دروغ را به نام معصومان علیهم السلام جعل نموده، و برای اغفال خواننده مطالبشان، تلاش می کنند.

این کتاب، قسمتی از تقریرات درس خارج مهدویت آیت الله نجم الدین طبسی ـ حفظه الله ـ می باشد که در حوزه مقدس قم و مرکز

تخصصـی مهـدویت مطرح شده و با هدف پاسخ گویی به شـبهات و تبیین عالمانه مباحث، ارائه گردیده است. نگارنده پس از تقریر مطـالب و مراجعه به مصـادر، آن ها را خـدمت اسـتاد تقـدیم کردم. اسـتاد نیز پس از ذکر ملاحظاتی، با نشـر و چاپ آن موافقت فرمود که از ایشان به دلیل بذل توجه و لطف، بسیار متشکرم.

در این نگارش، سـخنان و نظرات اسـتاد محترم، متن اصـلی انتخاب شده و نظرات و تحقیقات نگارنده به صورت پاورقی آمده است.

در پایـان از همکـاری مرکز تخصصـی مهـدویت، به ویژه حجه الاسـلام و المسـلمین یوسـفیان (معـاونت محـترم پژوهش مرکز مهدویت) و تمام عزیزانی که در تدوین این مطالب بنده را یاری کرده اند، بسیار سپاسگزارم.

محمد شهبازیان

۵/۲/۸۹

ص:۹

پیشگفتار

مجموع روایات مهـدویت (با ادغام) ۱۴۳۹ روایت است.(۱) در این میان، ۵۶۰ روایت از حضـرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، و باقی مانده آن ها از اهل بیت علیهم السـلام نقل شده است. عمده این روایات، از منابع و کتب شیعه بوده و مقدار کمی از آن ها نیز در منابع اهل سنت می باشد.

آیات مهـدوی را نیز بالغ بر ۴۰۰ آیه شـمرده انـد که منظور، آیاتی است که تفسـیر یا تأویل آن ها درباره حضـرت مهـدی علیه السلام و حوادث مربوط به مهدویت است.

روایـات مهـدوی از آن درجه اعتبـار برخوردارنـد که منـابع معتبر شـیعی با وجود آن که بیشتر به مباحث فقهی می پردازنـد، از روایات مهدوی نیز غافل نشده اند.

برای نمونه در تهذیب الاحکام، ج۷، ص۱۷۹، باب الرهون، از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است:

علی بن سالم عن أبیه قال: سألت ابا عبدالله علیه السلام : عن الخبر الذی رُوی أن من کان بالرهن أوثق منه بأخیه المؤمن فأنا منه بریءٌ. فقال: «ذاک إذا ظهر الحق و قام قائمنا اهل البیت علیهم السلام ».

«علی بن سالم از پدرش نقل می کند که او از امام صادق علیه السـلام در مورد این روایت پرسش نمود؛ کسی که به رهن اخذ شده از برادر مؤمنش بیش از خود او اطمینان داشته باشد، مورد

۱- این رقم را استاد بزرگوار با توجه به کتاب «معجم احادیث الإمام المهدی» ذکر فرموده اند.

رضایت اهل بیت علیهم السلام نیست.

حضرت علیه السلام فرمودند: مراد زمان ظهور مهدی علیه السلام است.

برخی موضوعات مطرح شده در روایات کتب أربعه در ارتباط با موضوع مهدویت

۱. کامل شدن عقل در دوران ظهور؛

۲. مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و میراث انبیاء؛

۳. مهدی علیه السلام و لیله القدر؛

۴. ظهور علم و گسترش آن در زمان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ؛

۵. انتقام گیرنده خون حسین علیه السلام ؛

۶. وراثت امام علیه السلام از ائمه علیه السلام و شباهت آن حضرت با ایشان؛

۷. حضرت مهدی علیه السلام و حدیث لوح؛

۸. حضرت مهدی علیه السلام از فرزندان فاطمه علیها السلام ؛

۹. حرمت نام بردنِ حضرت علیه السلام .

و بسیاری عناوین دیگر.

اما آنچه باعث شد محور بحث خود را علایم ظهور قرار دهیم، ظهور برخی مدعیان و نایبان ساختگی، همچنین سوء برداشت و استفاده از علایم ظهور و وارد کردن آسیب هایی به مباحث مهدویت بوده است. در گام نخست به بررسی «قیام حسنی» در روایات مهدوی پرداخته و به نقد و بررسی آن ها می پردازیم.

بررسی روایات «حسنی»

روایت اول

اشاره

در کتب اربعه، تنها یک روایت نقل شده که چنین است:

عنه [محمد بن یحیی العطار] عن احمد بن محمد [بن عیسی الأشعری القمی] عن [حسن] ابن محبوب عن یعقوب السراج قال، قلت لأبی عبدالله علیه السلام متی فَرَج شیعتکم؟ قال: فقال اذا اختلف ولد العباس و وهی سلطانهم و طمع فیهم من لم یکن یطمع فیهم و خلعت العرب أعنتها و رفع کل ذی صیصیه صیصیته و ظهر الشامّی و أقبل الیمانیّ و تحرّك الحسنی و خرج(۱) صاحب هذا الامر من

ص:۱۲

۱- این فراز از حدیث، در روضه کافی و مرآه العقول با عبارت «و خرج» آمده است؛ از این رو، جمله «فیظهر عند ذلك صاحب الامر» به عنوان جزای شروط قرار می گیرد؛ در حالی که ملاصالح مازندرانی (ره) آن را بدون «واو» آورده و از این روی به اشتباه، جمله «خرج صاحب الامر» را به عنوان جزا برای شروط قبل گرفته است. توجه به «واو» در این روایت از آن رو است که با وجود «واو» قبل از جمله «خرج صاحب هذا الأمر»، آمدن سفیانی و یمانی و تحرکات حسنی و ... حتی خروج مخفیانه امام علیه السلام از مدینه به مکه، همگی از نشانه ها و علائم ظهور علنی و آشکار حضرت محسوب می شوند؛ در حالی که اگر «واو» را حذف کنیم و جمله «خرج صاحب هذا الأمر» را جزا بگیریم، تمام نشانه های فوق، از علائم خروج حضرت علیه السلام محسوب می شوند. البته باید اضافه کرد که متن این حدیث در کتاب غیبت نعمانی نیز ذکر گردیده که در بسیاری از افراد سند متفاوت است؛ ولی در متن، تفاوت چندانی ندارد. از تفاوت های نقل نعمانی (ره) با نقل کلینی (ره) همین جمله «و خرج صاحب...» است که نعمانی آن را بدون «واو» ذکر کرده است.از تفاوت های دیگر متن غیبت نعمانی این است که در یکی از احادیث خود به جای «ظهر الشامی»، «ظهر السفیانی» آورده است. پس از ارائه این مطلب به استاد طبسی، فرمود: «این جا نقلِ مرحوم کلینی در روضه، مقدم بر نقل غیبت نعمانی است».

المدینه الی مکه بتراث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم .

فقلت ما تراث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ؟ قال: سیف رسول الله و درعه و عمامته و برده و قضیبه و رایته ولأمته و سرجه حتی ینزل مکه فیخرج السیف من غمده و یلبس الدرع و ینشر الرایه و البرده و العمامه و یتناول القضیب بیده و یستأذن الله فی ظهوره فیطلع علی ذلک بعض موالیه فیأتی الحسنی فیخبره الخبر فیبتدر(۱) الحسنی الی الخروج، فیثب علیه أهل مکه فیقتلونه و یبعثون برأسه الی الشامیّ فیظهر عند ذلک صاحب الامر فیبایعه الناس و یتبعونه...»؛(۲)

یعقوب سراج روایت می کند که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «فَرَج شما چه زمانی است؟» فرمود: «وقتی فرزندان عباس با هم اختلاف کنند و سلطنت آنان سست شود و گروهی در نابودی آن ها تلاش کنند... و شامی و سفیانی ظهور کنند و حسنی به حرکت در آید و صاحب الامر همراه میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مدینه به مکه برود ... و مهدی از خدا برای ظهور اذن می طلبد، در این زمان، بعضی از یاران حسنی(۳) از این امر مطلع می شوند و به حسنی خبر می دهند و او مبادرت به خروج کرده؛ اما اهل مکه او را می کشند و سرش را برای سفیانی می فرستند. این زمان، صاحب این امر ظهور خود را علنی کرده و مردم با او بیعت می کنند».

۱- الصحاح فی اللغه، ج۲، ص۵۸۷. بدر: بدرتُ الی الشی. أبدُرُ، بُدوراً: أسرعت إلیه.... تبادر القوم: تسارعوا

۲- روضه کافی، ج۸، ص۲۲۴، ح۲۸۵.

۳- این ترجمه، بنا بر نظر استاد طبسی ـ حفظه الله ـ می باشد که مطابق با ترجمه ملاصالح مازندرانی است؛ در حالی که به گمان نگارنده، ترجمه درست این است که ضمیر به «صاحب هذا الأمر» برمی گردد و بر مثبت بودنِ چهره حسنی دلالت دارد.

بررسی سندی

علامه مجلسی در _مرآه العقول_ این حدیث را صحیح می داند؛ اما برخی درباره «یعقوب سراج» چنین می گویند:

۱. ابن غضائری او را تضعیف کرده است.

۲. با یعقوب احمر اشتراک نام دارد.

می توان در پاسخ چنین گفت:

۱. کتاب رجالی منسوب به ابن غضائری، دلیلی بر استناد آن به او نیست. از طرفی، بزرگانی مانند کشی و نجاشی، «یعقوب سراج» را توثیق کرده اند. (۱)

۲. علاوه بر تصریح علما بر وثاقت یک راوی، می توان وثاقت او را از راه های دیگر نیز احراز کرد:

الف. کثرت روایت از شخصی در کتب اربعه که البته «یعقوب» این ویژگی را ندارد.

ب. نقل اصحاب اجماع از یک فرد، البته اگر معارضی نداشته باشد که «یعقوب» این ویژگی را دارد؛ چرا که «حسن بن محبوب» از او نقل روایت کرده است.

۳. حتی اگر او را «یعقوب احمر» بدانند، ضرری به حدیث نمی زند؛

۱- آیت الله خوئی در کتاب رجال خود ذیل نام «یعقوب السراج» بدین مطلب اشاره کرده و نظر استاد طبسی نیز همین است. ر.ک: معجم رجال الحدیث، ج ۲۰، ص۱۵۵_۱۵۶، ش۱۳۷۵۴.

چرا که علما «یعقوب احمر» را نیز ثقه دانسته اند.(۱)

بررسی دلالی

۱. این شخص، حسنی است نه حسینی. [به خلاف افرادی که گمان می کنند چون حسنی همان نفس زکیه است، و نفس زکیه نیز بنا بر روایتی در تفسیر عیاشی، از فرزندان امام حسین علیه السلام است، حسنی نیز از فرزندان امام حسین علیه السلام می باشند.]

۲. چهره ای منفی نیست و با وجود آن که اشاره ای به مثبت بودن دارد؛ اما تصریح به آن ندارد.(۲)

۳. زمان خروجش پیش از ظهور علنی حضرت علیه السلام می باشد.

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۲۰، ص۱۲۷، ش۱۳۷۰۲. مرحوم آیت الله خوئی در معجم الرجال، ج ۲۰، ص۱۵۵ می فرماید: «به گمانم یعقوب السراج همان یعقوب بن ضحاک باشد که او نیز ثقه است». همچنین در ج ۲۰، ص۱۳۵ تصریح دارد که مراد از یعقوب الأحمر همان یعقوب بن سالم می باشد؛ پس این شخص نمی تواند یعقوب سراج باشد.

۲- با توجه به ترجمه ای که آورده ایم، مطمئناً حسنی چهره ای مثبت است؛ چرا که موالیان و نزدیکان حضرت مهدی علیه السلام که از محل اختفای آن حضرت مطلع هستند و آن قدر به ایشان نزدیکند که طلب اذن حضرت را شنیده اند، به او خبر می دهند و اگر حسنِ شخصیت حسنی نبود، ارتباط موالیان حضرت علیه السلام با ایشان معنا نداشت. حتی این خبررسانی موالیان، به این مطلب إشعار دارد که خروج حسنی برنامه ریزی شده و برای معرفی حضرت علیه السلام و با اطلاع آن امام می باشد. (به پاورقی موجود که ذیل سخن ملاصالح درباره ضمیر «موالیه» آمده است توجه شود).

تبیین روایت

علامه مجلسی (ره) و ملاصالح مازندرانی (ره) در شرح خود مطالبی ذیل روایت بیان می کنند که در برخی موارد با یک دیگر متفاوت است. برای فهم بهتر روایت، به مواردی از شرح این دو بزرگوار اشاره می کنیم:

ملاصالح مازندرانی در تفسیر این حدیث چنین می فرماید:

«اذا اختلف و لد العباس» أی جاء بعضهم بعد بعض و قام بأمر الإماره و السلطنه.

«و طمع فیهم» أی فی هضمهم و ملکهم.

«من لم یکن یطمع فیهم» و هو هُلاکو و قدنهض الیهم من بلاد الترک و ماوراء النهر بتقدیر الهی «و إذا أراد الله أمراً فلا مردّ له».

«و خلعت العرب أعنتها» و کان خلعها کنایه عن الذل و الانکسار و الخوف و الفرار.

«و ظهر الشامی» کأنه السفیانی الدجال.(۱)

«أقبل الیمانی» الی العراق.

«و تحرک الحسنی» من مکه لإراده الخروج.

«فیخرج السیف من غمده» یخرج إما من الإخراج و فاعله ضمیر الصاحب علیه السلام أو من الخروج و السیف فاعله فیکون ذلک علامه لظهوره علیه السلام .

«فیطلع علی ذلک بعض موالیه» إلّا نسب أن ضمیر موالیه عائد الی

ص:۱۶

۱- مراد مرحوم ملاصالح از «دجّال» معنای لغوی آن است، نه معنای اصطلاحی؛ چرا که یقیناً دجال و سفیانی، دو موضوع جداگانه هستند.

الحسنی المذکور سابقاً و عوده الی الصاحب بعید جداً.(۱)

ملا صالح (ره) اعتقاد دارد مراد از بنی عباس، همان حکومت سابق آن ها است(۲) که توسط هلاکوخان منقرض شد. عرب به ذلت و ترس می افتد و حضرت مهدی علیه السلام پس از ظهور سفیانی و حرکت یمانی به سمت عراق و تحرکات اولیه حسنی، از مدینه به سوی مکه حرکت می کند و برخی موالیان و یاران حسنی از طلب اذن حضرت علیه السلام مطلع می شوند و حسنی را خبر کرده و او اقدام به خروج می کند.(۳)

علامه مجلسی (ره) نیز بیاناتی بدین شرح دارد:

«خلعت العرب أعنتها» وهی کنایه عن طغیانهم و مخالفتهم للسلاطین.

«کل ذی صیصیه» أی أظهر کل ذی قدره قدرته و قوته.

«و خرج صاحب هذا الأمر» أی مختفیاً لیظهر بمکه.

(فیهلکهم الله دونها) أی قبل الوصول الی المدینه بالبیداء یخسف الله به و بجیشه الأرض کما وردت به الأخبار المتظافره؛(۴)

۱- همان گونه که سیاق و ظاهر حدیث نشان می دهد، مناسب است ضمیر در کلمه «موالیه» به امام عصر علیه السلام و صاحب برگردد. نگارنده پس از بررسی نحوی و سؤال از اساتیدی همچون استاد احمد عابدی و ...، به این نتیجه رسیدم که سخن ملا صالح (ره) وجهی ندارد و شاید گمان کرده است که موالی حضرت، طلب اذن را به کسی خبر نمی دهند.

۲- البته استاد طبسی خلاف این را معتقد بوده و گمان دارد مراد از دولت بنی العباس، دولتی است که قبل از ظهور شکل می گیرد.

۳- ر.ک: شرح الکافی، ج۱۲، ص۳۰۱.

۴- مرآه العقول، ج۲۶، ص۱۵۷. گفتنی است که جناب آقای مصطفی صادقی در کتاب تحلیل تاریخی نشانه های ظهور به بررسی روایات حسنی پرداخته است. وی در تحلیلی درباره روایت فوق، با توجه به احتمالاتی، این روایت را قبول نکرده و از دلالت آن، صرف نظر می کند؛ در حالی که به گمان نگارنده، بعد از متقن بودن سند و قوت متن، نمی توان به صرف احتمالاتی روایت را نپذیرفت و بطلان این گمانه ها واضح است.

«خلعت» کنایه از طغیان اعراب بر ضد سلاطین خود است؛ زمانی که هر صاحب قدرتی، قدرت خود را آشکار می کند و امام علیه السلام مخفیانه از مدینه به مکه می رود؛ چراکه ظهور علنی حضرت علیه السلام در مکه است.

در نهایت، لشکر سفیانی قبل از رسیدن به مدینه، در بیداء به زمین فرو رفته و از بین می روند؛ همان گونه که روایات بسیاری به آن دلالت دارند.

روایت دوم

اشاره

روایتی از امیر مؤمنان علی علیه السلام است که پس از بیان مطالبی درباره آخرالزمان، نکته ای درباره حسنی و قیامش بیان می فرماید. متن روایت چنین است:

و تسیر الجیوش حتی تصیر بوادی القری فی هدوء و رفق، ویلحقه هناك ابن عمه الحسنی فی اثنی عشر الف فارس فیقول: «یا بن عم، أنا أحق بهذا الجیش منك، أنا ابن الحسن و أنا المهدی». فیقول المهدی علیه السلام : «بل أنا المهدی». فیقول الحسنی: «هل لك من آیه فنبایعك؟» فیومئ المهدی علیه السلام إلی الطیر فتسقط علی یده، ویغرس قضیبا فی

بقعه من الأرض فیخضر ویورق، فیقول له الحسنی: «یا ابن عم هی لک». ویسلم إلیه جیشه ویکون علی مقدمته، و اسمه علی اسمه(۱)؛

پس از رسیدن سپاه حضرت علیه السلام به وادی قری، حسنی و لشکر دوازده هزار نفری او نزد حضرت علیه السلام آمده و حسنی می گوید: «ای پسرعمو! ریاست لشکر، حق من است؛ چرا که از فرزندان حسن علیه السلام و همان مهدی هستم». مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به او می گوید: «بلکه من مهدی هستم».

حسنی از آن حضرت نشانه و کرامتی می طلبد، تا با او بیعت کنند. مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به پرنده ای در آسمان اشاره کرده و آن پرنده در دستان حضرت علیه السلام قرار می گیرد. چوبی را نیز در زمین فرو می برد و آن چوب سبز شده و برگ می گیرد. این هنگام، حسنی با مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بیعت نموده و لشکر خود را تسلیم آن حضرت می کند.

بررسی سند و منبع روایت

این روایت، اولین بار در کتاب عقدالدرر (اثر سلمی شافعی) نقل شده و کتب دیگر اهل سنت نیز آن را از سلمی شافعی نقل می کنند. مشکل اساسی روایت این جاست که عقدالدرر برای آن، سندی ذکر نکرده و روایت مرسله است.

از میان کتب روایی شیعه، این حدیث در هیچ یک از منابع دست اول حدیثی شیعه وجود ندارد و گویی نخستین شخصی که آن را نقل کرده، مرحوم حائری یزدی در کتاب الزام الناصب است. وی

۱- معجم احادیث الامام المهدی، ج۴، ص ۱۴۰.

ذیل عنوان «خطبه البیان» از حضرت علی علیه السلام، روایتی نقل کرده که سند و متن آن بدین شرح است:

النسخه الاولی فی نسخه: حدثنا محمد بن أحمد الانباری قال: حدثنا محمد بن أحمد الجرجانی قاضی الری، قال: حدثنا طوق بن مالک، عن أبیه، عن جده، عن عبدالله بن مسعود، رفعه إلی علی بن أبی طالب علیه السلام :

... ثم یسیر بالجیوش، حتی یصیر إلی العراق، و الناس خلفه و أمامه، علی مقدمته رجل اسمه عقیل، و علی ساقته رجل اسمه الحارث، فیلحقه رجل من أولاد الحسن فی اثنی عشر ألف فارس، و یقول: «یا ابن العم، أنا أحق منک بهذا الامر، لانی من ولد الحسن، و هو أکبر من الحسین». فیقول المهدی: «إنی أنا المهدی». فیقول له: «هل عندک آیه أو معجزه أو علامه». فینظر المهدی إلی طیر فی الهواء فیومئ إلیه، فیسقط فی کفه، فینطق بقدره الله تعالی، و یشهد له بالامامه، ثم یغرس قضیبا یابسا فی بقعه من الارض. لیس فیها ماء فیخضر و یورق، یأخذ جلمودا کان فی الأرض من الصخر، فیفرکه بیده و یعجنه مثل الشمع، فیقول الحسنی: «الامر لک» فیسلم و تسلم جنوده....(۱)

بررسی سندی «خطبه البیان»

اشاره

اشکالاتی به سند روایت وارد است که حجیت آن را با مشکل رو به رو می کند که از این قرارند:

۱. اولین اشکال، آن است که «مرفوعه» می باشد. البته احادیث مرفوع در نگاه اهل سنت _ آن هم از اصحابی همچون عبدالله بن مسعود

۱- الزام الناصب، ج ۲ ص ۱۷۸.

ـ از اقسام حدیث صحیح تلقی می شود؛ اما نزد امامیّه، از جمله روایات ضعیف محسوب شده و روایت را از حجیت ساقط می کند.

۲. دومین مشکل، وجود عبدالله بن مسعود در سند در جایگاه راوی از امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد. از این جهت، سه انتقاد به سند وارد می شود.

الف. وفات عبدالله بن مسعود در سال ۳۲ ق گزارش شده است؛ در حالی که این روایت و خطبه پس از جنگ جمل و شورش بصره، یعنی در سال ۳۶ ق بیان گردیده است و امکان ندارد این روایت را ابن مسعود از علی علیه السلام در آن زمان نقل کرده باشد.

ب. اصلاً راویت ابن مسعود از امیرالمؤمنین علیه السلام معهود نیست. اهل سنت تصریح دارند که او از علی علیه السلام روایت نقل نکرده است.

ج. وثاقت او نزد ما ثابت نیست. مرحوم آیت الله خوئی می فرماید: «لم یثبت أنه والی علیاً علیه السلام و قال بالحق».(۱)

و حتی مرحوم آیت الله خوئی می فرمایند: «علی هذا الاساس أثنی

ص:۲۱

۱- حضرت استاد طبسی وقتی در کلاس درس، به این جمله مرحوم آیت الله خوئی رسید که: «ولکنه مع ذلک لایبعد الحکم بوثاقته لو قوعه فی اسناد کامل الزیارات؛ که شاید به دلیل وجودش در سلسله اسناد کتاب «کامل الزیارات» بتوانیم بگوییم ثقه است». فرمود: «مرحوم آیت الله خوئی در اواخر عمر شریف خود از این نظر خود که راویان موجود در کتاب کامل الزیارات همگی ثقه هستند، برگشته و نظر قبلی خود را اصلاح فرمود. از این رو این کلام آیت الله خوئی در تصریح به وثاقت ابن مسعود نیز فایده ای ندارد». در برخی چاپ های جدید از معجم الرجال و کتابخانه های نرم افزاری این جمله آیت الله خویی را (به خاطر برگشتن از نظر خود) ذکر نمی کنند.

علیه السید المرتضی فی الشافی و استدل بروایاته علی المخالفین جدلاً»(۱)

منظور اینکه اگر سید مرتضی (ره) در کتاب شافی او را بزرگوار دانسته و مدح کرده، جهت جدل با اهل سنت بوده است.

گفتاری درباره ابن مسعود

در میان معاصرین کسی به اندازه مرحوم مامقانی تلاش نکرده که وثاقت ایشان را اثبات کند و ادله ای را نیز متذکر گردیده که جهت بررسی ادله مرحوم مامقانی و نقد آن ها به کتاب قاموس الرجال مرحوم تستری پرداخته و متن ایشان را متذکر می گردیم. ایشان ابتدا دلایلی در رد عبدالله بن مسعود آورده و سپس به نقد ادله مامقانی (ره) می پردازند. مرحوم تستری در قاموس الرجال چنین فرموده اند:

«قال المصنّف: یدلّ علی عدم قوله بإمامه غیر أمیرالمؤمنین –علیه السلام – امور:

الأوّل: کونه أحد الإثنی عشر الذین أنکرو علی أبی بکر غصبه الخلافه.

الثانی: مارواه الأمالی عن علیّ –علیه السلام – أنّه قال: خلقت الأرض لسبعه: بهم یرزقون و یمطرون و بهم ینصرون ــ وعدّ منهم ابن مسعود ــ وفی الحدیث: و هم الّذین شهدوا الصلاه علی فاطمه ــ علیهما السّلام ــ ورواه فرات فی تفسیره و نقله البحار عن الاختصاص.

الثالث: ما روی أنّه شهد الصلاه علی فاطمه.

۱– معجم رجال الحدیث، ج۱۰، ص۳۲۲، ش۷۱۶۰.

الرابع: ما روى أنّه شهد الصلاه على أبى ذر و قد صحّ عن النّبى -صلّى الله عليه و آله و سلّم- «تشهده عصابه من المؤمنين».

الخامس: مارواه الخزّاز، عنه، عن النّبى صلّى الله عليه و آله و سلّم «الأئمّه بعدى إثنا عشر، تسعه من صلب الحسين عليه السّلام و التاسع مهديّهم» و يبعد أن يرويه و لايعتقده.

قلت: إنّ الأربعه الاولى غير ثابته، فخبر إنكار الإثنى عشر رواه البرقى فى آخر رجاله، والطبرسى فى احتجاجه و لم يعدّاه فيه. و إنّما رواه الخصال و خبره مختلط، فعدّ فيه ابىّ بن كعب من المهاجرين، مع أنّه من الأنصار؛ و ذكره أوّلاً فى من أنكر وتركه فى مابعد أخيراً، و ذكر فيه «زيد بن وهب» فى من قال و تكلّم؛ مع أنّه راوى الخبر، و لم يكن صحابيّاً يدرك السقيفه، و لم يذكر فيه قيس بن سعد بن عباده و قد ذكر فى خبر رجال البرقى و نسب ما نسبه إلى ابن مسعود إلى قيس؛ فلابدّ أنّ «قيس بن سعد» بدّل بابن مسعود.

و خبر خلق الأرض طريقه عامّى، ورواه الكشّى و الاختصاص و لم يعدّاه فيه.

و خبر الصلاه على فاطمه ــ عليها السّلام ــ رواه الكشّى و الاختصاص بدونه.

و خبر صلاته على أبى ذرّ أندر، و الأصل فى روايته سيف الناصبى الّذى روى طلب أبى ذرّ من عثمان خروجه إلى ربذه، و كراهه عثمان له ذلك لئلّا يصير أعرابيّاً بعد الهجره.

و خبر روايته النصّ على الأئمّه ــ عليهم السّلام ــ و إن تحقّق فى الجمله، حيث إنّ الخصال روى بطرق عنه: أنّ النبىّ ــ صلّى الله عليه و آله

و سلّم ــ قال: «الأئمه بعدی إثنا عشر من قریش» إلّا إنّهم رووه و لم یعملوا به، کما رأوا نصب النبیّ ــ صلّی الله علیه و آله و سلّم ــ لأمیر المؤمنین ــ علیه السّلام ــ بالعین و لم یحفلوا به؛ و ایضاح الفضل یوضح مخالفه عملهم لروایاتهم و تناقضاتهم فی القول و العمل. و قد سردت أخباراً معتبره فی عدم إذعانه لاَمیرالمؤمنین ــ علیه السّلام ــ و مخالفه فتاویه لفتاوی الأئمّه علیهم السّلام.

وفی مختلف أخبار ابن قتیبه: قال علیّ بن عاصم: قضی ابن مسعود فی الَّذی قال: «من یذبح للقوم شاه زوّجه أوّل بنت تولد لی» ــ ففعل ذلک رجل ــ أنّها امرأته و أنّ لها مهر نسائها.

و غایه ما یمکن أن یقال: إنّه وردت توبته، فنقل طرائف علیّ بن طاووس، عن کتاب محمَّد بن علیّ السّراج باسناده، عن ابن مسعود، قال: قال لی النبیّ صلّی الله علیه و آله و سلّم: یا ابن مسعود انّه قد انزلت عَلَیّ ((وَاتَّقُوا فِتْنَهً لَا تُصِیبَنَّ الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْکمْ خَاصَّهً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقَابِ)) و أنا مستودعکها، فکن لما أقول واعیاً و عنّی له مؤدّیاً: «من ظلم علیّاً مجلسی هذا کمن جحد نبوّتی و نبوّه من کان قبلی» فقال له الراوی: یا أبا عبدالرحمان سمعت هذا من النبی صلّی الله علیه و آله و سلّم؟ قال: نعم: قال: فکیف ولیّت للظالمین؟ قال: لاجرم حلّت عقوبه عملی، و ذلک أنّی لم أستاذن إمامی کما استأذنه جندب و عمّار و سلمان، و أنا أستغفر الله و أتوب إلیه.

إلّا أنّه خبر واحد لا یکاد ینهض فی قبل تلک الأخبار المستفیضه؛(۱)

ص:۲۴

۱- قاموس الرجال، ج۶، ص ۶۰۰.

مصنف [مرحوم مامقانی] می گوید: اموری بر اعتقاد ابن مسعود به امامت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد:

اول. او یکی از دوازده نفری بوده که خلافت ابوبکر را غاصبانه دانسته است.

دوم. آنچه از کتاب أمالی صدوق (ره) از علی علیه السلام نقل شده است که خداوند فرمود: «زمین را برای هفت نفر خلق کردم و... که یکی از آن ها ابن مسعود می باشد و...».

سوم. روایت شده است که او از نمازگزاران بر فاطمه علیها السلام بوده است.

چهارم. او از نمازگزاران بر پیکر ابوذر بوده است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بر پیکر ابوذر، گروهی از مؤمنان نماز می خوانند».

پنجم. از او روایت ائمه اثنی عشر نقل شده است که اولین آن ها علی علیه السلام و آخرین آن ها مهدی از نسل حسین علیه السلام می باشد و بعید است کسی این روایت را نقل کند؛ اما به آن معتقد نباشد.

در جواب این دلایل می گوییم:

چهار خبر نخست، نزد محققان ثابت نیست؛ چرا که خبر اول را برقی (ره) در رجال خود آورده وطبرسی در احتجاج نقل کرده است؛ اما هیچ یک نامی از ابن مسعود نبرده اند. تنها مرحوم صدوق در کتاب خصال نام او را آورده که نمی توان به نقل شیخ صدوق (ره) اعتماد کرد؛ چرا که خبر دارای اشتباهاتی است؛ مانند اینکه در آن خبر، ابی بن کعب را از جمله مهاجران دانسته است؛ در حالی که او از انصار می باشد... یا اینکه در روایت، نام زید بن وهب را می آورد (به عنوان

کسی که روایت را نقل کرده است)؛ در حالی که زید بن وهب از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبوده و سقیفه را درک نکرده است. همچنین او راوی خبر است؛ اما در نقل خصال، نام او در زمره کسانی آمده است که در آن جلسه، بر ضد ابوبکر سخن گفته اند... (۱)

۱- مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار، ج۲۸، ص۲۱۴ به نقل از کشف الیقین سید بن طاووس این حدیث را نقل فرموده و مطالبی را بیان می کند: «شف: فیما نذکره عن أحمد بن محمد الطبری المعروف بالخلیلی من رواتهم و رجالهم فیما رواه من إنکار إثنی عشر نفسا علی أبی بکر بصریح مقالهم عقیب ولایته علی المسلمین، و ما ذکره بعضهم بما عرف من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أن علیا أمیرالمؤمنین و رواه أیضا محمد بن جریر الطبری صاحب التاریخ فی کتاب مناقب أهل البیت علیهم السلام و یزید بعضهم علی بعض فی روایته. اعلم أن هذا الحدیث روته الشیعه متواترین و لوکانت هذه الروایه برجال الشیعه ما نقلناه، لانهم عند مخالفیهم متهمون، و لکن نذکره حیث هو من طریقهم الذی یعتمدون علیه، و درک ذلک علی من رواه و صنفه فی کتاب المشار إلیه، فقال احمد بن محمد الطبری ما هذا لفظه : خبر الاثنی عشر الذین أنکروا علی أبی بکر جلوسه فی مجلس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : حدثنا أبو علی الحسن بن علی بن النحاس الکوفی العدل الاسدی قال: حدثنا أحمد بن أبی الحسین العامری قال: حدثنی عمی أبو معمر شعبه بن خیثم الاسدی قال: حدثنی عثمان الاعشی عن زید بن وهب و ذکر مثله إلی آخر الخبر مع تغییر یسیر. بیان: فی شف عمرو بن سعید مکان خالد بن سعید و هما أخوان من بنی أمیه أسلما بمکه و هاجرا إلی الحبشه، و لعل ما فی شف أظهر، لان ابن الاثیر و غیره ذکروا أنه کان عند وفات النبی بالیمن عاملا علی صدقاته و إن أمکن أن یکون جاء فی هذا الوقت. و أیضا فی شف لم یذکر عبدالله بن مسعود، وعد أبی بن کعب من الانصار ... و لیس فیه قول عبدالله بن مسعود، و عدم کون ابن مسعود بین هؤلاء أظهر و أوفق بسائر ما نقل فی أحواله ... و اعلم أن الظاهر من سایر الاخبار عدم دخول الزبیر فی هؤلاء کما لم یدخل فی روایه السید، فانه کان فی أول الامر مع أمیرالمؤمنین صلوات الله علیه. [در حالی که در روایت نقل شده از صدوق (ره) این اشتباه نیز وجود دارد که نام زبیر برده شده است.] ثم اعلم أن فی روایه الصدوق اشتباها بینا حیث ذکر فی الاجمال أبی بن کعب و لم یذکره فی التفصیل و أورد فی التفصیل زید بن وهب و لم یورده فی الاجمال، مع أنه هو الراوی للخبر، و ذکره بهذا الوجه بعید، و لعله وقع اشتباه من النساخ أو من الرواه، و إن کان قوله: عند الاجمال «و غیر هم» مما یومی إلی وجه بعید لتصحیحه فلا تغفل. در اینجا بیانات علامه مجلسی (ره)، سخن مرحوم تستری را تأیید کرده و او نیز قائل به این مطلب است که روایت شیخ صدوق (ره) در کتاب خصال، دارای اشتباه بوده و صحیح این است که در روایت، نامی از ابن مسعود نیست.

روایت آفرینش زمین و... به خاطر ابن مسعود، از طرف اهل سنت وارد شده و در کتب شیعه، مانند رجال کشی و اختصاص، پس از نقل این روایت، نام ابن مسعود را نیاورده اند.

در روایتِ نماز خواندن او بر پیکر مطهره حضرت زهرا علیها السلام نیز که از طریق رجال کشی و اختصاص نقل شده، نام او ذکر نگردیده است.

ص:۲۷

در خبری نیز که بیانگر نماز او بر پیکر ابوذر (ره) است، سیفِ ناصبی وجود دارد که این خبر را نمی توان قبول کرد.

و اینکه او درباره ائمه اثنی عشر حدیث نقل کرده است، دلیلی بر ولایت پذیری او نمی باشد؛ چرا که امثال او نیز این روایت ها را نقل کرده اند؛ اما بدان عمل نکرده اند. همان گونه که جانشینی علی علیه السلام را در غدیر دیدند؛ اما او را رها کردند.

در مقابل روایت هایی که نقل گردید، ما روایت های معتبری داریم که به عدمِ قبولِ رهبری علی علیه السلام از جانب او اشاره دارد. ... روایتی هم که می گوید: او توبه کرده است و مرحوم سید بن طاووس در طرائف آن را نقل نموده، یک خبر است(۱) در برابر اخبار مستفیض و متعددی که عدم ولایت او را بیان کرده است. در نهایت، نمی توان تمام روایات را کنار نهاده و به یک روایت تمسک کرد.

۱- این حدیث را از کسی جز سید بن طاووس (ره) که او از کتاب محمد بن علی السراج نقل کرده، ندیدم و در کتاب دیگری نیز نقل نشده است. از شخصیت محمد بن علی السراج نیز گزارشی در دست نیست و مجهول است. اتان کلبرگ در کتاب کتابخانه سید بن طاووس به این مطلب اشاره کرده است و سید بن طاووس سندی نیز برای روایت نقل نمی کند؛ لذا در مجموع، حدیث قابل استناد نمی باشد. البته می توان چنین گفت که اعتقاد او به ولایت علی علیه السلام ثابت نشده است؛ ولی هیچ یک از رجالیان شیعه و سنی درباره او صفت دروغ گو یا ضابط نبودن را ذکر نکرده اند؛ پس او را مدح نمی کنیم، اما روایتش را بنابر سیره عقلا قبول می کنیم؛ همان گونه که روایات افرادی متعدد از اهل سنت مقبول علما است.

تحقیقی درباره خطبه البیان

اکنون که صحبت از خطبه البیان شد و کتب متعددی، به فقرات این خطبه درباره ظهور امام زمان علیه السلام استناد کرده اند، لازم است که به بررسی آن بپردازیم. درباره این خطبه، مرحوم آقا بزرگ طهرانی در کتاب ارزشمند الذریعه گزارشی محققانه ارائه داده که چنین است:

خطبه البیان: من الخطب المشهوره نسبتها الی أمیرالمؤمنین علیه السلام و لها نسخ مختلفه بالزیاده و النقصان. و الاتم منها یقرب من الخمسمأه بیت أنشاها بالکوفه کما فی بعض روایاتها او بالبصره کما فی أخری، لم یذکرها الرضی فی نهج البلاغه و کذا لم یذکره ابن شهر آشوب(۱) فی المناقب

ص:۲۹

۱- البته مرحوم آقابزرگ در ج۲۶ ص۳۱۰ می فرماید: القضا و القدر للشیخ عبدالرحیم بن محمد یونس الدماوندی العارف الحکیم، حکی فی أواخره بعض ما ذکر فی بیان مرادات امیرالمؤمنین علیه السلام فی خطبه البیان إلی أن قال: «و بما بیناه لک شرح الشیخ العالم الربانی ابن شهر آشوب المازندرانی فی شرح خطبه البیان و قریب منه ذهب محمد الشهرستانی فی شرحه للخطبه، و کثیر من الناس لقله تدبرهم قالو انها لیست منه علیه السلام انتهی». أقول: یظهر منه أن لابن شهر آشوب المتوفی سنه ۵۸۸ شرح لخطبه البیان، و کذلک یظهر منه أن للشیخ ابی الفتح محمد بن عبدالکریم الشهرستانی المتوفی سنه ۵۴۸ شرح لخطبه البیان و فاتنا ذکرهما فی الشروح. همان گونه که مرحوم آقا بزرگ اشاره فرموده و به همین نظر معتقد است، با توجه به کلام شیخ عبدالرحیم بن محمد یونس الدماوندی باید گفت که مرحوم ابن شهر آشوب، شرحی بر خطبه البیان داشته است.

فی عـداد خطبه المشـهوره. نعم ذکر فیه من خطبه التی لاتوجـد فی النهـج خطبه الافتخار کما اشـرنا الیها، و لعل المراد منها هذه الخطبه فـان فی أولهـا مـا یقرب من سـبعین اوصـافه و خصـاله بعنوان انا کـذا، انا کـذا مفتخرا بـذلک کله أولها «الحمـدلله بـدیع السماوات و فاطرها، و ساطح المدحیات و قادرها و موتد الجبال و تاغرها، و مفجر العیون و باقرها، و مرسل الریاح و وزاجرها، و ناهی العواصف و آمرها و مزین السماء و زاهرها، و مدبر الافلاک و مسیرها» الی أن قال سلمان علیه السلام : فقام الیه سوید بن نوفل الهلالی من لفیف الخوارج –الی قوله– «أنا آیه الجبار أنا حقیقه الأسـرار» –الی قوله– «انا باب الأبواب أنا مسبب الاسباب» –الی قوله– «أنـا الاـول و الآـخر و الظـاهر و البـاطن» و عنـد قوله أنا المخبر عن الکائنات ذکر کثیرا من الملاحم، و عنـد قوله أنا أبوالمهـدی قـام مالـک الأـشتر و سأله عن وقت قیامه کما فی بعض نسـخها. و هکـذا أنا... أنا... الی أن صاح سویـد بن نوفل و هلک فی ساعته، ثم قام مقداد بن الأسود الی آخر الخطبه المختلفه نسخها.

و قد أورد الشیخ علی البارجینی الیزدی الحائری فی کتابه الزام الناصب المطبوع اخیرا بایران ثلاث نسخ من هذا الخطبه، ذکرت فی احدیها أسـماء اصـحاب الحجه المهدی علیه السـلام، و ذکرت فی الأخری أسماء ولاه الحجه علی البلاد، و نقل احدی تلک النسخ عن الدر المنظم فی السـرالأعظم تألیف محمد بن طلحه الشافعی المتوفی ۶۵۲، و نقل الشیخ سراج الدین حسن بعضها عن الـدر المنظم أیضـا، یوجـد نسـخه منها فی الرضویه کتابتها ۱۰۶۷ فی الرضـویه أیضـا. و أورد القاضـی سـعید القمی المتوفی بعد ۱۱۰۳ نسخه مختصره من هذه الخطبه فی شرحه لحدیث

الغمامه، و شرح المحقق القمی المتوفی ۱۲۳۱ بعض فقرات هذه النسخه التی نقلها القاضی سعید فیما یقرب من ثلاثه آلاف بیت بالفارسیه، و طبع الشرح فی آخر جامع الشتات المذکور فی ج۵، ص۵۹، و لها شروح اخر یأتی بعضها فی الشین، و منها شرحها الموسوم بخلاصه الترجمان و الآخر الموسوم بمعالم التنزیل کما یأتی، و مر شرحها الفارسی آنفا و ترجمه هذه الخطبه بالفارسیه لنور علیشاه المتوفی ۱۲۱۲ توجد قطعه من الترجمه منضمه الی دیوان نور علیشاه فی سپهسالار و قد فاتنا ذکرها فی التراجم کما فاتنا ذکر ترجمتها نظما فی کاشان فی ۸۴۶ بامر حاکمها شمس الدین محمد؛(۱)

ص:۳۱

۱- الذریعه، ج۷، ص۲۰۰. مرحوم آقا بزرگ در قسمت هایی دیگر از کتاب الذریعه به مناسبتی به خطبه البیان اشاره کرده است؛ همان گون هکه در ج۷، ص۱۹۸ ذیل خطبه الاشباح و خطبه الافتخار می فرماید: خطبه الاشباح و خطبه الافتخار هما من مشاهیر خطب علی علیه السلام و یظهر من کلام ابن شهر آشوب وجودهما فی عصره. والاول مذکور فی نهج البلاغه و قد عقد الشیخ رجب البرسی فی مشارق الانوار، ص۱۷۱ فصلاً أورد فیه خطبه الافتخار بروایه الأصبغ بن نباته، أولها «أنا أخ رسول الله و وارث علمه و معدن حکمه و صاحب سره». یشبه مضامینها مضامین خطبه البیان التی لم یذکرها البرسی بهذا الاسم کما أن ابن شهر آشوب لم یذکر خطبه البیان، و انما ذکر خطبه الافتخار فلذا یحتمل اتحادهما کما سنشیر إلیه؛ خطبه اشباح و خطبه افتخار از خطبه های مشهوری است که به امیرالمؤمنین علیه السلام منسوب می باشد. اولی را سید رضی در نهج البلاغه آورده است و دومی را شیخ رجب برسی در مشارق الانوار با نام خطبه افتخار آورده اند. گویی خطبه البیان و افتخار یکی هستند و تنها عنوانشان متفاوت است.

خطبه بیـان، از خطبه هـای مشـهور و منسوب به امیرمؤمنان علیه السـلام است. نسـخه های مختلفی از آن وجود دارد که عبارت های برخی، زیاد و برخی کم است؛ اما کامل ترین نسخه حدود پانصد سطر است که بنا بر برخی نقل ها، در کوفه ایراد شده و بنـابر نقـل هـای دیگر، در بصـره ایراد گردیـده است. مرحوم سیدرضـی این خطبه را در نهـج البلاـغه نیاورده است و ابن شـهر آشوب (ره) نیز این خطبه را با این نام در کتاب مناقب ذکر نکرده است؛ ولی بایـد متذکر شد که خطبه ای شبیه به خطبه البیان را بـا نـام خطبه افتخـار آورده است که شایـد مراد از خطبه افتخـار همان خطبه البیان باشـد. ... این خطبه را شـیخ علی بارجینی یزدی حـائری در کتـاب الزام الناصب آورده است ... سـید شبر نیز تمام این خطبه را در رساله ای تحت عنوان علامات الظهور ذکر کرده و حافظ رجب برسـی در کتاب مشارق الانوار فرازهایی از خطبه را متذکر شده است. همچنین قاضـی سعید و محقق قمی نیز آن را بیان کرده اند.

در میـان علمـای معاصـر ــ همـان گونه که صـاحب الـذریعه اشاره فرمود ــ مرحوم حائری یزدی صاحب الزام الناصب، به سـه نسخه از این خطبه اشاره کرده است که این سه خطبه را با این مقدمه

و سند می آورد:

نسخه اول

فی نسخه حدثنا محمد بن احمد الانباری قال حدثنا محمد بن احمد الجرجانی قاضی الری قال حدثنا طوق بن مالک عن أبیه عن جده عن عبدالله بن مسعود رفعه الی علی بن أبی طالب علیه السلام لما تولی الخلافه بعد الثلاثه أتی الی البصره فرقی جامعها و خطب الناس خطبه تذهل منها العقول و تقشعر منها الجلود فلما سمعوا منه ذلک اکثروا البکاء و النحیب و علا الصراخ قال و کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قد أسر إلیه السر الخفی الذی بینه و بین الله عزوجل فلاجل ذلک انتقل النور الذی کان فی وجه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الی وجه علی بن ابی طالب علیه السلام قال و مات النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی مرضه الذی أوصی فیه لعلی امیرالمؤمنین علیه السلام و کان قد أوصی امیرالمؤمنین علیه السلام أن یخطب الناس خطبه البیان فیها علم ما کان و ما یکون الی یوم القیامه. قال فأقام امیرالمؤمنین علیه السلام بعد موت النبی صلی الله علیه و آله و سلم صابراً علی ظلم الأمه الی أن قرب أجله و حان وصایه النبی صلی الله علیه و آله و سلم بالخطبه التی خطبه البیان فقام امیرالمؤمنین علیه السلام بالبصره و رقی المنبر و هی آخر خطبه خطبها...؛(۱)

عبدالله بن مسعود در حدیثی مرفوعه، خطبه ای را از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت علیه السلام پس از گذشت سه سال از حکومتش و

۱- عجیب است این جا ادعا می شود که این خطبه آخرین خطبه حضرت علی علیه السلام بوده است؛ در حالی که حضرت علیه السلام پس از جنگ جمل، خطبه های متعددی تا پایان عمر شریفش ایراد فرمودند.

در شهر بصره، سخنان کوبنده ای بیان کرد که شنوندگان را مدهوش نمود و مردم پس از شنیدن آن بسیار گریستند.

این، همان خطبه ای بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بستر بیماری، به علی علیه السلام وصیت نمود آن را برای مردم قرائت کند و در آن، علم اتفاقات گذشته و آینده تا روز قیامت قرار داشت و این خطبه، آخرین سخنرانی علی علیه السلام بود.

نسخه دوم

من خطبه البیان بسم الله الرحمن الرحیم، و شروع خطبه البیان.

نسخه سوم

الریحان الثانی فی خطبه خطبها فی الکوفه المعروفه بخطبه البیان أیضا، عن در المنتظم فی السر الأعظم لمحمد بن طلحه الشافعی و هو من أکابر علماء اهل السنه و قد ثبت عند علماء الطریقه و مشایخ الحقیقه بالنقل الصحیح و الکشف الصریح ان امیرالمؤمنین علی بن أبی طالب _ کرم الله وجهه _ قال علی المنبر بالکوفه...؛(۱)

خطبه ای از علی علیه السلام که در کوفه بیان کرد و به خطبه البیان معروف است. این خطبه در کتاب درّ المنتظم فی سر الاعظم که نویسنده آن، از بزرگان اهل سنت است، موجود بوده و نزد بزرگان طریقت، از طریق نقل و کشف، حقانیت این خطبه ثابت شده است.

۱- الزام الناصب، ج۲، ص۱۷۸.

گفتار چندتن از علما درباره خطبه البیان

اشاره

پس از گزارش صاحب الـذریعه و آوردن مقـدمه سه نسـخه موجود به نام خطبه البیان، به بررسـی اقوال علما پیرامون این خطبه می پردازیم.

۱. علامه مجلسی (ره)

ایشان پس از بیان مطالبی درباره غلو و بیان اقسام تفویض، نظر خود را درباره خطبه البیان چنین بیان می کند:

و ما ورد من الاخبار الداله علی ذلک کخطبه البیان و أمثالها، فلم یوجد إلا فی کتب الغلاه و أشباههم...؛(۱)

همان گونه که از کلام علامه مجلسی (ره) برمی آید، خطبه البیان را نپذیرفته و آن را به غلوکنندگان منسوب می داند.

۲. میرزای قمی (ره)

وی در کتاب فقهی جامع الشـتات، در بخش «فی الرد علی الصوفیه» در پاسخ به شخصـی به نام علی اصـغر که از انتساب خطبه البیان به حضـرت علی علیه السلام و مضمون آن پرسش کرده است، بخشی نسبتاً مفصل را درباره خطبه آغاز کرده و چنین می گوید:

اولاً انتساب این خطبه به آن جناب بر حقیر ثابت نشده و در احدی از کتب معتبره امامیه ندیده ام... و همچنین در کلام

۱- بحارالانوار، ج۲۵، ص۳۴۸.

احدی از علمای معتبری که به او اعتماد باشد، ندیدم. بلی؛ این خطبه و نظیر آن از کلمات که مشابه به آن است در کلام بعضی از متسنمین مسلک تصوف هست؛ از جمله در کتاب مناقب حافظ رجب برسی بسیاری از عبارات خطبه البیان و خطبه دیگر موسوم به تطنجیه و غیر آن هست....

خلاصه کلام این که در این خطبه و در خطبه تطنجیه و سایر کلماتی که حافظ رجب برسی در مناقب خود ذکر کرده، از این قبیل عبارت ها که مخصوص جناب اقدس الهی است و از زبان معجز بیان امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده، بسیار است. لکن کلام، در صحت سند آنها است و در نزد حقیر به صحت نرسیده که این کلام از جناب امیرالمؤمنین علیه السلام باشد و خاتم المحدثین و قدوه المتشرعین و حجه الله علی العالمین المؤید بلطف الله الخفی و الجلی مولانا محمد باقر المجلسی۵ با آن همه تبحر در بحار الانوار و اخبار ائمه الاطهار علیهم السلام آن ها را ذکر نکرده است؛ هر چند کتاب بحارالانوار نزد حقیر نیست که ملاحظه شود؛ لکن در رساله اعتقادات خود فرموده که آنچه برسی نقل کرده اعتباری ندارد ... «و لا عبره بماروواه البرسی و غیره من الأخبار الضعیفه» و در ادامه برخی تناقضات میان خطبه البیان و قرآن را ذکر کرده و در نهایت پس از توجیه بعضی فقرات خطبه (پس از اینکه فرض بر صحت خطبه می گذارد) مجدداً بر عدم اعتبار خطبه اصرار می کند.(۱)

ص:۳۶

۱- جامع الشتات، ج۲، ص۷۵۷.

۳. ملامحسن فیض کاشانی (ره)

و هی ما رواها الشیخ الحافظ رجب بن محمد البرسی الحلّی (ره) فی کتابه المسمی بمشارق انوار الیقین فی کشف اسرار امیرالمؤمنین علیه السلام ... و امثال هذه من الکلمات کثیره و خطبه البیان عنه علیه السلام مشهوره؛(۱)

این خطبه را حافظ رجب برسی در کتاب مشارق انوار الیقین نقل کرده است و این خطبه از حضرت علی علیه السلام مشهور می باشد.

۴. آیت الله محمدرضا طبسی (ره)

وی در کتاب الشیعه و الرجعه در «فصل فی الخطب و مایتعلق بالمهدی» خطبه البیان را آورده و مطالبی را از آن برداشت می کند. در پاورقی کتاب، درباره خطبه البیان چنین می فرماید:

نقلنا هذه الخطبه الشریف ه المشهوره المنسوبه الی مولانا سلطان العارفین و امام الموحدین امیر المؤمنین علیه السلام من کتاب دوحه الانوار للشیخ محمد الیزدی الحائری، ص۱۵۰ و یوجد من هذه الخطبه الشریف ه فی الاقطار نسخ عدیده یظهر من مراجعه ج۷ من الذریعه لشیخنا العلامه الطهرانی فی حرف الخاء، ص۲۰۰ نقلها عن جماعه منهم المحدث العارف

ص:۳۷

۱- کلمات مکنونه، ص۱۹۶_۱۹۹.

الناقد البصیر القاضی سعید القمی المتوفی سنه ۱۱۰۳ فی شرحه لحدیث الغمامه و منهم صاحب الزام الناصب و منهم العلامه الفقیه القمی فی جامع الشتات من ص۷۷۲- ۷۹۹....

در ادامه به برخی نسخ خطبه البیان اشاره فرموده و چنین می گوید:

نعم هذه الخطبه مشهوره باختلاف فی النسخ زیاده و نقیصه فی بعضها علی ما ذکره المحقق القمی من النسخه التی کانت عنده: «أنا الذی اوجدت السموات والارض فی طرفه عین» و لکن فی ثلاث نسخ عندی غیر موجوده و علی الاول لایمکن المصیر إلیها و الأخذ بظاهر تلک الفقره لکونها مخالفه للقرآن و یقول الله تعالی فی سوره الاعراف آیه۵۳ ((إِنَّ رَبَّکُمْ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ ...)) و لا اشکال فی أن مثل هذه العبارات مدسوسات الغلات و من مفتعلات أعدائه....

...و قولهم: «لولانا ما عبدالله» و قولهم: «نزّلونا عن الربوبیه و قولوا فینا ما شئتم» کما سیجیء فی هذه الخطبه الشریف ه بقوله: «معاشر الناس کأنی بطائفه منهم یقولون إن علی بن ابی طالب علیه السلام یعلم الغیب و هو الرب الذی یحیی الموتی و یمیت الاحیاء و هو علی کل شیء قدیر، کذبوا و رب الکعبه ایها الناس قولوا فینا ما شئتم و لاتنسبونا الی الربوبیه و اجعلونا مربوبین» فعلیه کل عباره کانت مخالفه لظاهر القرآن و لم تکن قابله للتأویل الصحیح فهم صلوات الله علیهم برآء منها، فهی من الدجالین و المعاندین ضروره انهم بمنزله شخص واحد لایصدر عنهم ما یخالف التنزیل فکون الخطبه الشریف ه مشتمله علی بعض الفقرات المدسوسه کما فی

النسخه التی کانت عند المحقق القمی لایقدح و لایوجب القاء جمیع الخطبه الشریف ه کما لایخفی عند أهل التحقیق.(۱)

خلاصه این کلام، چنین است:

این خطبه را که به حضرت علی علیه السلام منسوب است، از کتاب دوحه الانوار نقل می کنم؛ در حالی که این خطبه بنا بر نقل صاحب الذریعه دارای نسخ متعدد و شروح زیادی می باشد.... البته نباید غافل شد که برخی از غلات وجاعلان، فرازهایی را به خطبه افزوده اند که با توجه به مخالفت با قرآن، فقط آن فرازها را کنار می گذاریم.

۵. سید جعفر مرتضی عاملی (ره)

وی در کتاب مختصر و مفید و همچنین در کتاب دراسه فی علامات الظهور و الجزیره الخضراء متذکر بحث مورد نظر ما شده است.(۲) به ویژه در مقاله خود پیرامون خطبه البیان در کتاب دراسه فی علامات الظهور والجزیره الخضرا به گونه ای مفصل، خطبه را بررسی کرده است.

او در نهایت، پس از وارد کردن اشکالاتی به سند نسخه اول، از قبیل عدم امکان نقل خطبه، توسط عبدالله بن مسعود، مقداد، سلمان و...، اشتباهات نحوی، بلاغی، تاریخی و حتی به کاربردن کلمات فارسی در

۱- الشیعه و الرجعه، ج ۱، ص۱۴۷.

۲- متن نقد وی بر خطبه البیان با نام «خطبه البیان فی المیزان» در پایگاه اینترنتی www.alhadi.org موجود است.

این متن عربی، نسخه های دوم و سوم را نیز بررسی متنی کرده و تمام آن ها را زیر سؤال می برد و این خطبه را جعلی یا تحریف شده می داند. وی در پایان مطالب خود، چنین می گوید:

در پایان، دو احتمال پیش روی داریم:

۱. احتمال اول این است که شاید بعضی بر گوشه ای از علامات ظهور آگاهی یافته باشند، خصوصاً آنچه از طریق شیعه و دیگران نقل شده، و آن را با این شیوه نو و بدیع، مرتب و علاماتی را هم که در این باره به مزاجشان خوش آمده و غالباً سند معتبری هم ندارد، بدان افزوده باشند. پس آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده تا بلکه در دل ها جایی پیدا کند و حتی آن را دو یا سه مرتبه تجربه کرده باشند؛ همان گونه که آن را در متون سه گانه دیدیم.

۲. احتمال دوم اینکه: این خطبه اصل مسلمی داشته است؛ لکن هوا پرستان، با آن بازی کرده و تحریف گران، آن را تحریف نموده، چیزهایی را بدان افزوده و چیزهایی را از آن کاسته باشند و به حدی تحریف شده که بیشتر نشانه های اصلی خود را از دست داده و از انسجام و بلاغت لازم، تهی شده و به این درجه سقوط و رکیک بودن و مشحون ازمطالب باطل و گمراه کننده تنزل کرده، تا آن جا که خروج کلی از بدیهی ترین قواعد عربی، نحو و صرف و اصول خطابه از نشانه های بارز و آشکار آن گردیده است.

شاید هم بعضی از غالیان، صوفیان، باطنیان و شاید هم یهودیان که در این زمینه، چراگاه سرسبز و زمینه مناسبی برای اشاعه و نشر مطالب باطل و گمراه کننده خویش یافته اند، در آن دستی

داشته اند.(۱)

ص:۴۱

۱- ترجمه از: جزیره خضرا در ترازوی نقد، ص۱۵۸؛ آیت الله خوئی (ره) در کتاب صراط النجاه، ج۱، ص۴۷۱، ذیل مسأله ۱۳۳۱ در جواب سؤال «ما رأیکم بخطبه البیان المنسوبه للامام علی علیه السلام ؟» چنین می فرماید: «لا أساس لها، و الله العالم». در فصلنامه علوم حدیث، ش۲۵ جناب آقای مسعود بیدآبادی تحقیقی درباره خطبه البیان و خطبه تطنجیه ارائه داده و سخنان علمای متأخر و متقدم را درباره این خطبه آورده اند و علاوه بر نظراتی که در این جزوه آمده است دیدگاه دیگر حکما و علما را نیز مطرح می کنند. به عنوان نمونه سخن مرحوم سید جلال الدین آشتیانی و علامه حسن زاده آملی را در تأیید متن (نه سند) این خطبه بیان می کند. پس از بررسی های بسیار ذکر نکاتی ضروری به نظر می آید: ۱. در کتاب مناقب ابن شهر آشوب تفصیلی از این خطبه وجود ندارد و حتی در زمان بیان خطبه الافتخار به چند جمله از این خطبه بسنده کرده است و آن تفصیلی که در خطبه البیان می باشد یا خطبه الافتخار منقول از حافظ رجب برسی، در کتاب مشارق انوار الیقین، در کتاب مناقب وجود ندارد. (مناقب، ج۱، ص۴۶۵؛ ج۲، ص۲۲۹و ۲۳۰؛ ج۳، ص۳۹، با استفاده از نرم افزار مکتبه الشامله). ۲. در کتاب مشارق انوار الیقین حافظ رجب برسی، (که سال تألیف این کتاب بنابر نقل الذریعه، سال ۷۷۳ق می باشد) از صفحه ۱۵۸به بعد خطبی و روایاتی را از امیر مؤمنان علیه السلام نقل می کند که همان مضامین خطبه البیان است و در ص۱۶۴ می گوید: «و من ذلک ماورد عنه فی خطبه الافتخار، رواها الاصبغ بن نباته قال:...» اما ذکر مطالبی در این جا لازم است: الف. برخی مواردی که در خطبه البیان منقول از الزام الناصب وجود دارد، در این خطبه منقول از حافظ رجب نیامده است. ب. حافظ رجب برای خطبه الافتخار سندی ذکر نکرده و تنها نام اصبغ را می آورد. ج. عمده متن هایی که درباره حضرت مهدی علیه السلام و علائم آن خصوصاً بحث درباره قیام حسنی که در الزام الناصب نقل شده است، در این خطبه و بیانات حافظ رجب وجود ندارد. ۳. قدیم ترین متن هایی که چند جمله از جملات شبیه به خطبه البیان را از حضرت علی علیه السلام نقل کرده اند، این کتب می باشد. الف. بصائر الدرجات، صفار قمی (متوفای ۲۹۰ق) باب فی الائمه أنهم حجه الله و باب الله و... _ «حدثنا احمد بن الحسین قال اخبرنا احمد بن بشر قال حدثنا حسان الجمال قال حدثنا هاشم بن ابی عمار قال سمعت امیرالمؤمنین علیه السلام یقول: أنا عین الله و أنا یدالله و أنا جنب الله و أنا باب الله». _ همان باب ح۱۳ اضافاتی دارد: «... أنا قلب الله الواعی ولسان الله الناطق و عین الله الناظر و ...» ب. اختصاص منسوب به شیخ مفید (ره)، ص۲۴۸. _ «علی بن عباس عن صالح بن حمزه عن الحسن بن عبدالله عن الصادق علیه السلام قال: خطب امیرالمؤمنین علیه السلام فقال فیما یقول: أیها الناس سلونی قبل أن تفقدونی، أیها الناس أنا قلب الله الواعی... ». _ «... عن أبی عبدالله علیه السلام قال: قال امیرالمؤمنین علیه السلام : أنا الهادی و المهتدی...» ج. معانی الاخبار شیخ صدوق (ره) باب «معانی الفاظ وردت فی الکتاب و السنه فی التوحید» _ حدیث۱۴: «حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الولید... عن أبی عبدالله علیه السلام قال امیرالمؤمنین علیه السلام فی خطبته: أنا الهادی، أنا المهتدی...» باب «معانی اسماء محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین» _ حدیث۹: «حدثنا أبوالعباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق الطالقانی (ره) ... عن أبی جعفر محمد بن علی علیه السلام قال: خطب امیرالمؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام بالکوفه بعد منصرفه من النهروان...». نقل شده است که مضامینی از خطبه البیان در تاریخ طبری موجود است. این جانب پس از تفحص به نتیجه ای نرسیدم؛ ولی در کتاب مناقب ابن شهر آشوب جمله ای است که به گمانم برخی خوانندگان

این متن را به اشتباه انداخته است که طبری نیز در تاریخ خود مطلبی دارد. سخن ابن شهر آشوب این است: « و قال الطبری و ابن ماجه: الذی نزل فی قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی بن أبی طالب و الفضل و قثم و شقران لهذا قال: امیرالمؤمنین: أنا الاول، أنا الآخر» (مناقب، ج۱،ص۲۴۸). اما وقتی به متن تاریخ طبری مراجعه می شود، اصل و تمام متن این است و مشخص می شود که از جمله «و لهذا قال» تا آخر، کلام ابن شهر آشوب است. «قال ابن اسحاق: و کان الذی نزل قبر رسول الله (ص) علی بن أبی طالب و الفضل بن العباس و قثم بن العباس و شقران مولی رسول الله (ص) و قد قال اوس بن خولی: أنشدک الله یا علی و حظنا من رسول الله! فقال له: انزل فنزل مع القوم و قد کان شقران مولی رسول الله (ص) حین وضع رسول الله (ص) فی حفرته و بنی علیه، قد أخذ قطیفه کان رسول الله یلبسها و یفترشها، فقذفها فی القبر و قال: و الله لایلبسها أحد بعدک أبدا. قال فدفنت مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم » (تاریخ طبری، ج۲، ص۱۲۲). ۴. همان گونه که در اقوال فقها، حکما و دانشمندان مختلف آمده، اصل این خطبه دارای سند نیست و هیچ کس از میان علما، این حدیث را از احادیث دارای سند معتبر نشمرده است؛ ولی بنا بر متنی که در مشارق الانوار وجود دارد، حکما و فلاسفه، مضامین و محتوا را پذیرفته و آن را قابل تطبیق با روایات دیگر می دانند؛ ولی باید به این مطالب توجه داشت که: الف. متن های نقل شده در کتاب الزام الناصب و مشارق الانوار _ همان گونه که مرحوم آیت الله محمدرضا طبسی نیز در کتاب خود اشاره فرمود _ دچار اضافه و دست برد جاعلان شده است و متن این دو کتاب نیز با هم متفاوت است. ب. هیچ یک از فلاسفه و حکما در شرح خود بر این خطبه یا اظهار نظر خود درباره متن این سخن، اشاره ای به علائم ظهور و صحت مطالب خطبه در مورد علائم ظهور نکرده و بلکه به هیچ عنوان متعرّض این بخش نشده اند؛ چرا که نگاهشان به همان خطبه موجود در مشارق انوار الیقین بوده که در آن هم اثری از ملاحم و علائمی که صاحب الزام الناصب درباره حسنی نقل کرده، است، وجود ندارد. در نهایت نمی توان متن این خطبه را درباره علائم ظهور و قیام حسنی پذیرفت؛ چرا که از نظر سند و متن، مشکل دارد.

روایت سوم

اشاره

روایتی از علامه مجلسی (ره) در بحارالانوار بدین صورت نقل می کنند:

روی فی بعض مؤلفات أصحابنا، عن الحسین بن حمدان، عن محمد بن إسماعیل و علی بن عبدالله الحسنی، عن أبی شعیب (و) محمد بن نصیر(۱)، عن عمر بن الفرات، عن محمد بن المفضل، عن المفضل بن عمر قال: سألت سیدی الصادق علیه السلام ...

ثم یخرج الحسنی الفتی الصبیح الذی نحو الدیلم! یصیح بصوت له

ص:۴۴

۱- در کتاب الهدایه الکبری چند بار نام محمد بن نصیر را با کنیه أبی شعیب آورده است که می توان دو مطلب را از آن، نتیجه گرفت: الف. «أبی شعیب» کنیه محمد بن نصیر از راویان روایت های الهدایه الکبری است؛ پس در سند بحارالانوار نیز همان گونه که در الهدایه الکبری بین أبی شعیب و محمد بن نصیر «واو» نیامده است، نباید «واو» را قرار داد، و آن ها را دو نفر تصور کرد. به «أبا شعیب» بودنِ کنیه محمد بن نصیر در کتاب تاریخ العلویین نیز اشاره شده است. (ر.ک: الذریعه، ج۳، ص۲۶۸). ب) در کتب رجال، دو نفر را به اسم «محمد بن نصیر» معرفی کرده اند که یکی با پسوند «کشی» و دیگر «نمیری» است که اولی را توثیق و دومی را رد کرده اند؛ ولی پس از مراجعه به مواردی که در کتاب الهدایه الکبری، نام محمد بن نصیر را آورده است، متوجه می شویم، مراد در این روایت، محمد بن نصیر نمیری است.

فصیح یا آل أحمد أجیبوا الملهوف، و المنادی من حول الضریح فتجیبه کنوز الله بالطالقان کنوز و أی کنوز، لیست من فضه و لاذهب، بل هی رجال کزبر الحدید، علی البراذین الشهب، بأیدیهم الحراب، و لم یزل یقتل الظلمه حتی یرد الکوفه و قد صفا أکثر الأرض، فیجعلها له معقلا. فیتصل به و بأصحابه خبر المهدی علیه السلام، و یقولون: یا ابن رسول الله من هذا الذی قد نزل بساحتنا، فیقول: اخرجوا بنا إلیه حتی ننظر من هو؟ و ما یرید؟ و هو و الله یعلم أنه المهدی، و أنه لیعرفه، لم یرد بذلک الأمر إلا لیعرف أصحابه من هو؟ فیخرج الحسنی فیقول: إن کنت مهدی آل محمد فأین هراوه جدک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و خاتمه، و بردته، و درعه الفاضل، و عامته السحاب، و فرسه الیربوع و ناقته العضباء، و بغلته الدلدل، و حماره الیعفور، نجیبه البراق، و مصحف أمیرالمؤمنین علیه السلام ؟ فیخرج له ذلک ثم یأخذ الهراوه فیغرسها فی الحجر الصلد و تورق، و لم یرد ذلک إلا أن یری أصحابه فضل المهدی علیه السلام حتی یبایعوه. فیقول الحسنی: الله أکبر مد یدک یا ابن رسول الله حتی نبایعک. فیمد یده فیبایعه و یبایعه سائر العسکر الذی مع الحسنی إلا أربعین ألفا أصحاب المصاحف المعرفون بالزیدیه، فانهم یقولون: ما هذا إلا سحر عظیم. فیختلط العسکران فیقبل المهدی علیه السلام علی الطائفه المنحرفه، فیعظهم و یدعوهم ثلاثه ایام. فلایزدادون إلا طغیانا و کفرا. فیأمر بقتلهم فیقتلون جمیعا ثم یقول لأصحابه: لا تأخذوا المصاحف، و دعوها تکون علیهم حسره کما بدلوها و غیروها و حرفوها و

لم یعملوا بما فیها(۱)... ؛(۲)

ص:۴۶

۱- بحارالأنوار ج۵۳، ح۱، ص۱، باب «و مایکون عند ظهوره».

۲- مرحوم علامه مجلسی در کتاب شریف بحارالانوار متنی را از کتاب الهدایه الکبری نقل کرده است که پس از مراجعه به اصل کتاب الهدایه الکبری متوجه شدم متن بحارالانوار با اصل متن الهدایه تفاوت های جدی دارد (به متن آورده شده از کتاب الهدایه الکبری و موارد پر رنگ شده توجه فرمایید). «قال الحسین بن حمدان الخصیبی حدثنی محمد بن اسماعیل و علی بن عبدالله الحسنیان عن ابی شعیب محمد بن نصیر عن ابن الفرات عن محمد بن المفضل قال سالت سیدی ابا عبدالله الصادق علیه السلام ... قال المفضل: ثم ماذا یا سیدی قال: ثم یخرج الحسنی الفتی الصبیح من نحو الدیلم یصیح بصوت فصیح یا آل احمد اجیبوا الملهوف و المنادی من حول الضریح. فتجیبه کنوز الله بالطالقان کنوزا و ای کنوز لیست من فضه و لا من ذهب بل هی رجال کزبر الحدید کأنی أنظر إلیهم علی البراذین الشهب فی ایدیهم الحراب یتعاوون شوقا للحرب کما تتعاوی الذئاب أمیرهم رجل من تمیم یقال له شعیب بن صالح فیقبل الحسنی إلیهم وجهه کداره البدر یریع الناس جمالا انیقا فیعفی علی اثر الظلمه فیأخذ بسیفه الکبیر و الصغیر و العظیم و الرضیع ثم یسیر بتلک الرایات کلها حتی یرد الکوفه و قد صفا اکثر الأرض فیجعلها معقلاً و یتصل به و بأصحابه خبر المهدی علیه السلام فیقولون یا ابن رسول الله من هذا الذی نزل بساحتنا فیقول اخرجوا بنا إلیه حتی ننظره من هو و مایرید؟ و الله و یعلم انه المهدی و انه یعرفه و انه لم یرد بذلک الامر الا له. فیخرج الحسنی فی امر عظیم بین یدیه اربعه آلاف رجل و فی اعناقهم المصاحف و علی ظهورهم المسوح الشعر یقال لهم الزیدیه ... فیقول الحسنی الله اکبر مد یدک یا ابن رسول الله حتی ابایعک. فیمد یده فیبایعه و یبایعه سائر عسکر الحسنی الا الاربعه آلاف اصحاب المصاحف و المسوح الشعر المعروفین بالزیدیه فیقولون ما هذا الا سحر عظیم ... » (الهدایه الکبری، ص۴۰۳).

مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام پرسید: «سپس چه می شود؟» امام فرمود:

حسنی، جوان خوش صورت از سوی دیلم خروج می کند و با صدای رسا فریاد می زند: «ای آل احمد! منادیِ جانب ضریح را پاسخ دهید». پس گنج های طالقان که مردان آهنینی هستند او را لبیک می گویند، تا آن که حسنی وارد کوفه می شود. سپس خبر او به مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می رسد. یاران حسنی می گویند: «این کیست که به قلمرو ما آمده است؟» حسنی می گوید: «به سراغ او خواهیم رفت». در این هنگام، می داند که او مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است. پس با لشکریان خود که به آنان زیدیه می گویند، نزد مهدی می آید و از او معجزه می طلبد. ... حسنی تسلیم می شود و با مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بیعت می کند. تمام لشکریان او نیز تسلیم می شوند، مگر چهل هزار زیدی مذهب که بیعت نمی کنند. مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با آنان می جنگد و دستور می دهد همه را به قتل برسانند.

بررسی سندی

در این سند، چند اشکال وجود دارد:

الف. حسین بن حمدان خصیبی وجود دارد: نجاشی و ابن الغضائری او

ص:۴۷

را فاسد المذهب می دانند و مرحوم علامه مجلسی در الوجیزه او را تضعیف کرده است.

مرحوم مامقانی نیز او را تضعیف می کند و مرحوم تستری در قاموس الرجال و مرحوم خوئی در معجم رجال، حدیث او را قبول نکرده اند.(۱)

ص:۴۸

۱- معجم رجال الحدیث، ج۵، ص۲۲۴، ش۳۳۷۲؛ تنقیح المقال، ج۱، ص۳۲۶، ش۲۸۹۲؛ قاموس الرجال، ج۳، ص ۴۴۰. درباره «حسین بن حمدان» مواردی قابل تذکر است: ۱. علامه مجلسی (ره) در مجلدات بحار، شش بار نام او را در سلسله سند حدیث نقل کرده است که در برخی روایات او در وسط سند قرار دارد. ۲. یکی از منابع بحارالانوار به تصریح علامه (ره)، کتاب الهدایه فی تاریخ الأئمه و معجزاتهم است که تألیف حسین بن حمدان می باشد. ۳. معاصرینی همچون مرحوم نمازی، سید محسن امین، محمد علی بن الوحید البهبهانی و... وی را از هجوم علمای متقدم و قدما تبرئه کرده و حدیثش را قبول می کنند. ۴. اینکه مرحوم شوشتری در قاموس الرجال وی را از قوّاد بنی عباس ذکر کرده است، صحیح نیست و به اصطلاح، تشابه اسمی حسین بن حمدان مذکور با حسین بن حمدان تغلبی (که عموی سیف الدوله) بوده، وی را دچار اشتباه کرده است. این مطلب را موسوعه أصحاب الفقها چنین تذکر می دهد: « استظهاره هذا لایصح، فان القائد الذی دبّر مع جماعه خلع المقتدر هو أبو علی الحسین بن حمدان بن حمدون التغلبی عمّ سیف الدوله، و کان من وجوه الأمراء فی زمن العباسیین، سجنه المقتدر ثم قتله سنه ۳۰۶ و أخباره کثیره» موسوعه أصحاب الفقهاء، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ج۴، ص۱۶۵، (نرم افزار مکتبه الشامله). این جا سخن برخی از علما و محققان را درباره حسین بن حمدان ذکر می کنیم. ۱. آیت ا... نمازی: «الحسین بن حمدان الخصیبی (الحصیبی) أبوعبدالله استضعفه النجاشی و ابن الغضائری. و له کتب عدها النجاشی. و الشیخ ذکر کتابه فی اسماء النبی و الائمه صلوات الله علیهم و لم یضعّفه. أقول: و الاستضعاف مستضعف و لم أجد وجهاً له الا روایته غرائب معجزات الائمه و أحوالهم کما یظهر من کثره روایه السید هاشم فی مدینه المعاجز عن کتاب هدایته . ... وی در ادامه می فرماید که در جمله «روی فی بعض مؤلفات اصحابنا عن الحسین بن حمدان...» که درکتاب بحارالانوار و ابتدای سند حدیث مفضل بن عمر آمده است، مراد از «بعض» خود حسین بن حمدان می باشد. وله روایات کریمه فی فضائل الرسول و ائمه الهدی صلوات الله علیهم و أحوالهم فی العوالم السابقه تفید هذه الروایات حسن عقیدته و کماله و یبیّن لنا وجه الاستضعاف ... . همان گونه که در جملات وی می بینیم، اعتقاد دارد که ضعیف شمردن حسین بن حمدان از جانب نجاشی و ابن غضائری وجهی ندارند، مگر این که به واسطه روایاتی است که درباره معجزات غریبی از ائمه علیهم السلام بیان کرده و این مطالب در نگاه قدما از مصادیق غلو لحاظ می شده است؛ در حالی که با توجه به روایاتش، می توان به حسن عقیده او و کمالش پی برد (مستدرکات علم الرجال، ج۳، ص۱۲۱، ش۴۳۱۶). ۲. در کتاب تهذیب المقال آمده است: «... قال: روی عنه تلعکبری. قلت: روایه التلعکبری عنه مع أنه کان وجهاً فی اصحابنا، ثقه معتمداً لایطعن علیه کما ذکره الماتن، تنافی کونه کذاباً صاحب المقاله ملعونه علی ما ذکر ابن الغضائری». ۳. در مقدمه کتاب الهدایه الکبری که توسط مؤسسه «البلاغ» چاپ شده است، چنین آمده: وفی أعیان الشیعه للعلامه الکبیر المجتهد، و المؤرخ و الادیب و الکاتب الامامی السید محسن الامین العاملی _ طیب الله ثراه _ ترجمه للخصیبی مفادها امتداحه و الثناء علیه، و علی أنه من علماء الامامیه و کل ما نسب إلیه من معاصریه و غیرهم لا أصل له و

لا صحه، و انما كان طاهر السريره والجيب، و صحيح العقيده، كما أن السيد الامين ــ رحمه الله و قدس سره ــ أورد فی كتابه أعيان الشيعه أقوال العلماء فيه و رد علی المتحاملين عليه ردا جميلاً كابن الغضائری و النجاشی و صاحب الخلاصه، و يقول السيد الامين العاملی ــ قدس سره ــ: لو صح مازعموا و ماذهبوا إليه و نسبوه له لما كان الامير سيف الدوله المعروف و المشهور بصحه عقيدته الاسلاميه و ولائه للعتره الطاهره و آل البيت ــ سلام الله عليهم ــ صلی عليه و أئتم به. و فی روايه التلعكبری علی انه اجيز منه لما عرف عنه من الوثاقه و الصدق بين خواص عصره». «علامه سيد محسن امينی (ره) او را مدح كرده است و می گويد: اگر نسبت هايی كه به حسين بن حمدان می دهند، صحيح بود، امكان نداشت سيف الدوله حمدانی كه مشهور به صحت عقيده و محبت اهل بيت عليهم السلام بود، به او اقتدا كند و او را قبول نمايد. همچنين در صورت مذموم بودنِ حسين بن حمدان و دروغ گو بودنش، تلعكبری (با آن وجاهت و كمالش) از او روايت نمی كرد. ۴. صاحب تعليقه بر بحارالانوار ذيل نام اين كتاب و مؤلف چنين می گويد: هو الحسين بن حمدان الجنبلانی بالجيم المضمومه و النون الساكنه للموحده الحضينی بالمهمله المضمومه و النون بعد الياء و قبلها و عن «ضح» الحضينی بالمعجمه و المهمله المكسوره و المثناه من تحت. أبو عبدالله كان فاسد المذهب كذاب صاحب مقاله ملعون لايلفت إليه. له كتب منها كتاب الاخوان، تاريخ الائمه و غيرهما، روی عنه التلعكبری و سمع منه فی داره بالكوفه سنه ۳۳۴ و له منه اجازه و مات فی شهر ربيع الاول سنه۳۵۸ و قال المحقق البهبهانی كونه شيخ الاجازه يشير الی الوثاقه. و قد ذكره شيخنا المحدث النوری نور الله مرقده فی الباب الرابع عشر من كتاب نفس الرحمن و ذكر بعض الاخبار الغريبه و بعض مقالات باطله عنه ثم قال فی كتابه: كيف يمكن التعويل علی متفرداته نعم كتاب الهدايه (المذكور) المنسوب إليه فی غايه المتانه و الاتقان لم نر فيه ما ينا فی المذهب و قد نقل عنه و عن كتابه هذا الاجلاء من المحدثين كالشيخ أبی محمد هرون بن موسی التلعكبری و الشيخ حسن بن سليمان الحلی فی منتخب البصائر و رساله الرجعه و صاحب عيون المعجزات الذی ذكر جمع أنه السيد المرتضی و المولی المجلسی (ره) و صاحب العوالم و غيرهم. قال المحدث القمی: و رأيت بخط الفاضل الماهر الآغا محمد علی بن الوحيد البهبهانی فيما علقه علی نقد الرجال ما هذا لفظه قال شيخنا المعاصر: ان الذی فی كتاب الرجال ان الحسين بن حمدان الحضينی كان فاسد المذهب كذابا صاحب مقاله ملعونا لايلتفت إليه و ظاهر لمن تدبر هذا الكتاب و هو الهدايه أنه من اجلاء الاماميه و ثقاتهم و لعل المذكور فی كتب الرجال ليس هو هذا و الا ـ فالتوفيق بينهما غير ممكن و الله أعلم (بحارالانوار، ج۱۰۲، ص۶۵). «محدث نوری (ره)، بعضی روايات باطل از او را نقل می كند و می گويد: نمی توان به رواياتی كه تنها از او رسيده است اعتماد كرد. البته كتاب الهدايه الكبری كه منسوب به او است، در كمال متانت می باشد و بزرگانی از كتاب او نقل حديث كرده اند. محدث قمی (ره) نيز می فرمايد: از محقق آگاه محمد علی بن وحيد بهبهانی نوشته ای ديدم كه چنين می باشد: شيخ ما می گويد: از ظاهر تدبر در كتاب الهدايه الكبری به دست می آيد كه اين شخص، از بزرگان و ثقات علمای اماميه بوده است». ۵. مرحوم آقا بزرگ طهرانی در دو قسمت از كتاب خود، از حسين بن حمدان ذكری به ميان آورده است: اول. ج۳، ص۲۶۸ ذيل كتاب تاريخ العلويين : ... و ذكر (يعنی تاريخ العلويين) أن العلويين القاطنين فی سواحل بحر الشام فی عده بلاد و عاصمتم اللاذقيه و هم اتباع محمد بن نصير النميری كلهم شيعه اثنا عشريه معتقدون بامامه الحجه بن الحسن العسكری عليه السلام و انما ينكرون نيابه النواب الأربعه و يكذبونهم و يقولون إن باب الامام العسكری كان السيد أبا شعيب محمد بن نصير البصری النميری و بعده أبا محمد عبدالله بن محمد الحنان الجنبلانی المولود سنه ۲۳۵ق و المتوفی سنه ۲۸۷ق و إليه ينسب الطريقه الجنبلانيه و بعده تلميذه السيد حسين بن حمدان الخصيبی المولود سنه ۲۶۰ و المتوفا سنه ۳۴۶، كان يسكن جنبلان ثم رحل الی حلب و بها ألف الهدايه الكبری لحاكمها سيف الدوله بن حمدان و كان له و كلاء منهم السيد علی الجسری وكيله فی بغداد. (أقول) تظهر الحقايق

بالرجوع الی ترجمه محمد بن نصیر و الحسین بن حمدان فی کتب الغیبه و کتب رجالنا». در کتاب تاریخ علویین آمده است، عده ای از شیعیان هستند که از پیروان محمد بن نصیر نمیری می باشند. این افراد شیعه دوازده امامی بوده و امامت حجه بن الحسن علیه السلام را قبول دارند. اما نیابت نواب أربعه از امام زمان علیه السلام را انکار کرده و به نیابت و باب بودن محمد بن نصیر، عبد الله بن محمد حنان و حسین بن حمدان اعتقاد دارند. حسین بن حمدان متولد ۲۶۰ق . و متوفای ۳۴۶ ق می باشد و پس از هجرت از جنبلان به سمت حلب، کتاب الهدایه الکبری را برای حاکم حلب «سیف الدوله» تألیف کرد. می گویم [اقا بزرگ طهرانی] : حقایق در مورد محمد بن نصیر و حسین بن حمدان با مراجعه به کتاب های رجال و کتاب هایی که درباره غیبت نوشته شده است، مشخص می شود. دوم . ج۲۵ ص۱۶۴: «... روی التلعکبری فی ۳۴۴ه. و ینقل عنه المجلسی...» از کلام مرحوم آقابزرگ به نقل از تاریخ العلویین مشخص می شود که گویا حسین بن حمدان از علاقه مندان به تفکر محمد بن نصیر نمیری بوده و این مطلب تقویت می شود با جمله ای که در حدیث مفضل آمده و او محمد بن نصیر را باب امام عصر علیه السلام معرفی کرده است؛ در حالی که مورد لعن بودن محمد بن نصیر متفق تمام علمای رجالی است. «قال المفضل: قلت: یا سیدی فمن یخاطبه و لمن یخاطب؟ قال الصادق علیه السلام : تخاطبه الملائکه و المؤمنون من الجن و یخرج أمره و نهیه الی ثقاته و ولاته و کلائه و یقعد ببابه محمد بن نصیر النمیری فی یوم غیبته بصابر ثم یظهر بمکه». نقل بالا از کتاب بحارالانوار بود و در کتاب الهدایه الکبری چنین آمده است: «قال المفضل: یا سیدی فمن یخاطبه و لمن یخاطب، قال الصادق محمد بن نصیر فی یوم غیبته بصاریاً ...» .

ب. در سند این روایت، «محمد بن نصیر نمیری» وجود دارد که از ملعونان و خارج شدگان از دین است و تفصیل زندگانی و ادعاهایش در کتب رجال آمده است.(۱)

ج. در سند الهدایه چنین آمده است: (عن محمد بن المفضل قال: سألت)، در حالی که در متن روایت، از مفضل نام می برد. این نشان می دهد در سند _الهدایه_، سقطی صورت گرفته در حالی که علامه مجلسی آن را کامل آورده است.

نکته

علامه مجلسی (ره) در پایان حدیث مفضل بن عمر، بیان می کند که این حدیث را در کتاب مختصر بصائر الدرجات(۲) تألیف شیخ

۱- ر.ک: معجم رجال الحدیث، ج۱۷، ص۲۹۹.
۲- علامه مجلسی (ره) در بحار الانوار، ج۱، ص۱۶ یکی از منابع خود را این کتاب معرفی فرموده و آورده است: و کتاب منتخب البصائر للشیخ الفاضل حسن بن سلیمان تلمیذ الشهید _ رحمه الله _ انتخبه من کتاب البصائر لسعد بن عبدالله بن أبی خلف.

حسن بن سلیمان دیده ام؛ اما لازم ذکر است که سند موجود در کتاب مختصر بصائر(۱) همان سند کتاب الهدایه الکبری می باشد و به تصحیح سند کمکی نمی کند و ضعف سند، باقی است.

در نهایت می توان گفت روایت، به دلیل وجود «حسین بن حمدان» و «محمد بن نصیر» دارای ضعف و غیر معتبر است. متن کلام علامه مجلسی (ره) درباره کتاب مختصر بصائر الدرجات چنین است:

اقول: روی الشیخ حسن بن سلیمان فی کتاب منتخب البصائر هذا الخبر هکذا: حدثنی الأخ الرشید محمد بن إبراهیم بن محسن الطارآبادی(۲) أنه وجد بخط أبیه الرجل الصالح إبراهیم بن محسن هذا الحدیث الآتی ذکره، و أرانی خطه و کتبته منه، و صورته: الحسین بن حمدان، و ساق الحدیث کما مر إلی قوله لکأنی أنظر إلیهم علی البراذین الشهب بأیدیهم الحراب، یتعاوون شوقا إلی الحرب کما تتعاوی الذئاب أمیرهم رجل من بنی تمیم یقال له شعیب بن صالح، فیقبل الحسین علیه السلام الیهم وجهه کدائره القمر، یروع الناس جمالا فیبقی علی أثر الظلمه فیأخذ سیفه الصغیر و الکبیر، و العظیم و الوضیع. ثم یسیر بتلک الرایات کلها حتی یرد الکوفه، و قد جمع بها أکثر

ص:۵۴

۱- مختصر بصائر، ص۳۹۷ تتمه ما تقدم.

۲- مرحوم نمازی در مستدرکات علم الرجال ج۶، ص۳۶۷، ش۱۲۲۶۶ نام او را به صورت محمد بن ابراهیم بن محسن الطار آبادی ذکر می کند و می فرماید: «لم یذکروه...» (بعضی نسخه ها به جای الطارآبادی، المطارآبادی آورده اند).

أهل الأرض يجعلها له معقلا ثم يتصل به وبأصحابه خبرالمهدی فيقولون له: يا بن رسول الله من هـذا الذی نزل بساحتنا؟ فيقول الحسين عليه السلام : اخرجوا بنا إليه حتى تنظروا من هو و ما يريد؟ و هو يعلم و الله أنه المهدی عليه السلام و إنه ليعرفه، و إنه لم يرد بذلک الأمر إلا الله، فيخرج الحسين عليه السلام و بين يديه أربعه آلاف رجل فی أعناقهم المصاحف، و عليهم المسوح، مقلدين بسيوفهم، فيقبل الحسين عليه السلام حتى ينزل بقرب المهدی عليه السلام فيقول: سائلوا عن هذا الرجل من هو و ماذا يريد؟»(۱)

نکته جالب در روايت مفضل بن عمر از کتاب مختصر بصائرالدرجات اين است که دو تفاوت اساسی با سند و متن منقول از الهدايه الکبری دارد:

الف. در سند مختصر البصائر الدرجات نام مفضل بن عمر در سند حذف نشده است، به خلاف سند الهدايه الکبری.

ب. متن روايت مختصر البصائر الدرجات تا جمله «ثم يخرج الحسنی...» مشابه با متن الهدايه الکبری می باشد اما همان گونه که در متن اصلی و نقل علامه مجلسی (ره) مشاهده می شود، کلمه «الحسنی» به «الحسين عليه السلام » تبديل شده است.(۲)

ص:۵۵

۱- بحارالانوار، ج۵۳، صفحه۳۵.

۲- گويا همين مطلب جناب آقای عباد الله سرشار الطهرانی الميانجی، محقق کتاب مختصر بصائر (انتشارات دارالمفيد بيروت) را بر اين داشته است که متن جديد کتاب را با نام الحسنی بياورد و از متن اصلی کتاب مختصر البصائر تبعيت نکند؛ اگر چه در پاورقی الحسين عليه السلام را متذکر شده است. همچنين به تبعيت از متن الهدايه به جای «بين يديه أربعه آلاف رجل» آورده است «أربعون ألف رجل»؛ در حالی که در اصل کتاب مختصر بصائر « أربعه آلاف » می باشد.

روایت چهارم

حدیث مفصلی در ملاحم(۱) سید بن طاووس از فتن سلیلی آورده است که اشاره ای به حسنی دارد. در این روایت، پس از بیان شهرهای یاران حضرت مهدی علیه السلام و شروطی که حضرت علیه السلام برای پذیرش بیعت قرار داده اند، چنین می گوید:

و یسیر بالجیوش حتی یترک وادی الفتن و یلحقه الحسنی فی اثنی عشر ألفاً فیقول: أنا أحق بهذا الامر منک. فیقول له: هات علامات داله. فیومی الی الطیر فیسقط علی کتفه و یغرس القضیب الذی بیده فیخضر و یعشوشب. فیسلم الیه الحسنی الجیش و یکون الحسنی علی مقدمته....(۲)

سید بن طاووس، سند این روایت را چنین ذکر می کند:

عن فتن السلیلی، بسنده: حدثنا الحسن بن علی المالکی قال: حدثنا ابوالنصر علی بن حمید الرافعی قال: حدثنا محمد بن الهیثم البصری قال: حدثنا سلیمان بن عثمان النخعی قال: حدثنا سعید بن طارق عن سلمه بن

ص:۵۶

۱- نام اصلی این کتاب التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن است که به آن الفتن و الملاحم نیز گفته می شود.

۲- ملاحم، ص۱۳۲، باب ۹۷؛ این متن با توجه به راوی نهایی که اصبغ بن نباته است و بیان یاران حضرت مهدی علیه السلام و همچنین گرفتن چهل شرط از یاران برای بیعت، همان متن خطبه البیان است که در الزام الناصب آمده است. (البته قرائنی دیگر نیز در متن وجود دارد که این سخن را تأیید می کند).

انس عن الاصبغ بن نباته قال خطب امیرلمؤمنین(علیه السلام) خطبه فذکر المهدی... (۱)و(۲)

اکنون لازم است به دو مطلب اشاره کنیم:

الف. طریق سید بن طاووس به سلیلی

سید بن طاووس (ره) همان گونه که در مقدمه کتاب خود آورده، ملاحم خود را از روایات سه کتاب تشکیل داده است: ملاحم ابن حماد، فتن سلیلی، فتن بزّار.

البته ابن طاووس (ره) در کتاب خود درباره فتن سلیلی و روایات موجود در آن می گوید:

فاننی عازم علی أن أعلق فی هذه الاوراق ماوجدته علی سبیل الاتفاق فی کتاب الفتن تألیف السلیلی ابن احمد بن عیسی بن شیخ الحسائی من رواه الجمهور من نسخه اصلها فی المدرسه المعروفه بالمزکی بالجانب الغربی من البلاد الواسطیه تاریخ

ص:۵۷

۱- ملاحم، ص۱۳۲، ب۷۹.
۲- در ادامه این روایت آمده است که شخصی به نام أبوخالد حلبی از امام علیه السلام چنین می خواهد: «صفه لنا یا امیرالمؤمنین؟...» در چاپ مؤسسه اعلمی آمده است: أبو خالد الحلبی و در پاورقی آورده است: «کذا فی الأصل و لعله أبوخالد الکابلی» ص۱۳۲. اما در چاپ «مؤسسه صاحب الامر» آمده است «أبوخالد الکلبی» و در پاورقی می گوید: «ورد فی هامش النسخه الخطیه: کذا فی الأصل، و لعله أبوخالد الکابلی» (ص۲۸۸، طبع اول، ۱۴۱۶ق). به هر روی اگر أبوخالد کلبی یا حلبی باشد، مهمل است و نامی از او در کتب رجالی نیافتم؛ اما ابوخالد کابلی را مرحوم آیت الله خوئی ذیل نام «کنکر» (ج۱۴، ص۱۲۹) بحث کرده است؛ ولی این شخص بنابر سال تولدش، نمی تواند از حضرت علی علیه السلام نقل حدیث کرده باشد.

کتابتها سنه سبع و ثلاثمائه(۱) و درک ما تضمنته علی الرواه و أنا بریءٌ من خطره لأننی أحکی ما أجده بلفظه و معناه ان شاءالله تعالی؛

ص:۵۸

۱- اتان کلبرگ در کتاب کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او، ص۲۷۳ (ترجمه سید علی قرائی و رسول جعفریان، چاپ صدرا، بهمن ۱۳۷۱، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی) می گوید: «کتاب الفتن / ابوصالح السلیلی بن احمد بن عیسی بن (الـ) شیخ الحسائی (یا: ا لحسّانی) زندگی اوائل قرن چهارم... نسب مؤلف به اشتباه الحسالی یا السائی (در الذریعه) آمده است. از نسب وی چنین به دست می آید که وی نوه عیسی بن (الـ) شیخ بن السلیل (م۲۶۲) ... و فرزند احمد بن عیسی (م۲۸۵) است که مدتی حاکم دیار بکر بوده است. هیچ شاهدی مبنی بر اینکه او همان محمد بن احمد است که برای مدت کوتاهی قبل از تسلیم شدن به خلیفه المعتضد در سال۲۸۶ جانشین پدرش به عنوان حاکم دیار بکر بوده است، وجود ندارد. مؤلف گرچه سنی بوده، اما احیاناًاز عالمان شیعه نقل می کرده است. ...تاریخ نسخه دستنویس مؤلف (سلیلی) ۳۰۷ق. بوده، (بنابر نقل سید بن طاووس (ره)) این به احتمال اشتباه است؛ زیرا سلیلی به تخریب مسجد براثا در بغداد به دست حنبلی ها، در سال۳۱۲ه. یاد می کند. ...سلیلی کتاب السقیفه نیز داشته که نقل هایی از آن را الحسن بن ابی الحسن الدیلمی (زندگی در اوائل قرن هشتم) در غررالاخبار خود آورده است. این مطلبی که اتان کلبرگ در مورد مسجد براثا ذکر می کند در کتاب الملاحم و الفتن سید بن طاووس، باب۴۸ از منقولات سلیلی، ص۲۶۱ (چاپ مؤسسه صاحب الامر، ۱۴۱۶) چنین آمده است: «فیما نذکره من معجز للنّبی صلی الله علیه و آله و سلم، لما یجری علی جامع براثا. ... قال السلیلی مصنف الکتاب: فرأیت مسجد براثا وقد هدمه الحنبلیون، و حفروا قبوراً فیه، و أخذوا أقواماً قد حفر لهم قبور فغلبوا أهل المیت و دفنوهم فیه اراده تعطیل المسجد و تصییره مقبره و کان فیه نخل فقُطع، و اُحرق جذوعه و سقوفه، و ذلک فی سنه اثنتی عشره و ثلاثمائه...»

من قصد دارم آنچه در کتاب فتن سلیلی از نسخه ای که اصل آن در مدرسه مزکی با تاریخ کتابت ۳۰۷ق. است، مطالبی را نقل کنم. البته من خود را از اشتباهات آن مبرا دانسته و فقط نقل کلام می کنم.

و طریق خود به این کتاب را چنین آورده است:

کتاب الفتن لأبی صالح السلیلی ابن احمد بن عیسی ابن شیخ الحسانی تاریخ نسخه الاصل سنه سبع و ثلاث مائه بخط مصنفها فی المدرسه المعروفه بالترکی بجانب الغربی من واسط من نسخه هی الاصل علی ماحکاه من ذکره أنه شاهدها(۱)؛

کتاب الفتن، متعلق به سلیلی است و تاریخ نسخه اصلی که مصنف کتاب آن را نوشته است، متعلق به سال ۳۰۷ق می باشد و در مدرسه ترکی شهر واسط موجود است. این نسخه موجود بنابر شهادت شخصی که شاهد کتابت آن از روی نسخه اصلی بوده، می باشد.

بسیار روشن است که طریق سید بن طاووس (ره) به سلیلی و نقل سید (ره) از این کتاب، مرسل می باشد و طریق قابل خدشه است و این کتاب به اصطلاح وجاده است.(۲) همچنین شخص سلیلی که با نام «ابی صالح السلیلی بن احمد بن عیسی بن شیخ الحسائی (السائی)» معرفی شده،

ص:۵۹

۱- ص۱۷، مقدمه مؤلف بر کتاب.

۲- مراد از وجاده این است که ناقلِ کتاب، راه صحیحی برای نقل کتاب نداشته و به آن کتاب، طریق ندارد.

مجهول و نامشخص است.(۱)

ب. در سند روایت نیز افراد مهملی وجود دارد که اعتبار روایت را از بین می برد. «افرادی مانند سلیمان بن عثمان»، «سعید بن طارق» و «سلمه بن انس» مهمل بوده و نامی از آن ها در کتب رجالی دیده نمی شود.

روایت پنجم

اشاره

روایتی را شیخ طوسی (ره) در کتاب الغیبه (باب بعض صفاته و منازله و سیرته علیه السلام) ص۴۶۸ آورده اند که بدین صورت می باشد:

«اخبرنا أبو محمد المحمدی عن محمد بن علی بن الفضل عن أبیه عن محمد بن ابراهیم بن مالک عن ابراهیم بن بنان الخثعمی عن احمد بن یحیی بن المعتمر (در برخی نسخ المعتمد) عن عمرو بن ثابت(۲) عن أبیه عن أبی

۱- مرحوم آقابزرگ طهرانی در کتاب الذریعه، ج۱۶، ص۱۱۲ ذیل نام کتاب الفتن می فرماید: «... أقول: اکثر مشایخ السلیلی فی کتابه هذا من علماء العامه مثل: محمد بن جریر طبری العامی صاحب التاریخ المتوفی (۳۱۰ه(و غیره، لکن بعض مشایخه من الخاصه، مثل: ابن ابی الثلج محمد بن احمد المتوفی ۳۲۵ه. و له کتاب السقیفه الذی ینقل عنه الدیلمی صاحب الارشاد فی کتابه الغرر و الدرر . اکثر اساتید سلیلی از علمای اهل سنت هستند؛ مانند طبری صاحب کتاب تاریخ ؛ ولی برخی از اساتید و از علمای شیعه نیز بوده اند؛ مانند: ابن ابی الثلج. سلیلی کتابی دارد با نام السقیفه که دیلمی در کتاب الغرر و الدرر از آن مطلب نقل کرده است.

۲- در مورد عمرو بن ثابت اختلافی میان علمای رجالی وجود دارد، چرا که برخی او را «عمرو بن میمون» نامیده اند، برخی او را به عنوان «عمر بن ثابت» و برخی با عنوان «عمرو بن أبی المقدام» ذکر نموده اند، هر چند که برخی رجالیون، «عمرو بن ثابت و عمر بن ثابت» را برادر گرفته و برخی یکی می پندارند. به هر روی با توجه به (روی عن) و (روی عنه) اگر بخواهیم شخصیت او را مشخص کنیم، تنها عمرو بن أبی المقدام (ثابت) هست که در افرادی که او از آنها نقل حدیث کرده نام پدرش آمده است، و هیچ کدام از رجالیون در ذیل (روی عنه) برای هیچ یک از اسامی فوق نام احمد بن یحیی بن المعتمر (المعتمد) را نیاورده اند. در نهایت شاید بتوان گفت او همان عمرو بن ثابت أبی المقدام است که هم در کتب رجالی اهل سنت و هم شیعه ذکر گردیده است. در میان کتب رجالی اهل سنت (تهذیب الکمال / مزی) ج۵، ص۳۹۶، ش۴۹۲۲ چنین می گوید: «... قال علی بن الحسن بن شَقیق: سمعتُ ابن المبارک یقول: لاتحدثوا عن عَمرو بن ثابت، فانه کان یسب السّلف... قال أبو حاتِم: ضعیف الحدیث، یُکتب حدیثه، کان ردئ الرأی، شدید التشیع. ... قال أبوعبید الآجری: سألت أبا داود عن عمروبن ثابت ابن أبی المقدام، فقال: رافضیٌّ خبیث. و قال فی موضع آخر: رجل سوء، قال هَنّاد: لم أصلِّ علیه. قال: «لمامات النبی (ص) کفر الناس إلا خمسه»... «افراد زیادی از علمای اهل سنت او را تضعیف کرده و در پاورقی تهذیب الکمال آمده است که: و قال

الساجی: مـذموم و کان ینال من عثمان و یقـدم علیّا علی الشـیخین و قال العجلی: شدیـد التشـیع غال فیه و اهی الحدیث...» البته کاملاً دلیل ضـعف از نگاه علمای اهل سنت مشهود است و نیازی به توضیح نیست. اما مرحوم آیت الله خوئی در کتاب رجالی خود، ج۱۳، ص۷۲، ش۸۸۴۷ پس از ذکر نکاتی درباره این شـخص و اسمهای متعددی که برای او بر شمرده اند در نهایت می فرمایـند: «الثـالث: ان عمرو بن ثـابت أبی المقـدام: ثقه، علی مـا عرفت...». مرحـوم مامقـانی و محـدث نـوری (ره) نیز، او را ثقه شمرده اند. (مستدرکات علم الرجال، ج۶، ص۲۳، ش۱۰۷۲۱).

جعفر علیه السـلام – فی حدیث طویل– قال: یدخل المهدی الکوفه و بها ثلاث رایات قد اضـطربت بینها، فتصـفوله فیدخل حتی یأتی المنبر و یخطب و لایدری

ص:۶۱

الناس ما يقول من البكاء، و هو قول رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم : «كأني بالحسني و الحسینی» و قد قاداها [رایات] فیسلمّها الى الحسینیّ فیبایعونه ...»

امام باقر علیه السلام فرمود: مهدی وارد کوفه می شود، در حالی که سه گروه با هم در کشمکش هستند اما در برابر او تسلیم می شوند، مهدی به منبر می رود و خطبه می خواند؛ اما از شدت صدای گریه، سخنان او مشخص نیست. این است سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «گویا حسنی و حسینی را می بینم» پس مهدی رهبری رایات را دارد و آن رهبری را به حسینی تنفیذ می کند و مردم نیز از او بیعت می کنند».

متن این حدیث، متن غریبی است که با بقیه روایات تفاوت دارد.

بررسی سندی

در سند این روایت، حداقل سه نفر مجهول یا به عبارتی مهمل وجود دارد: محمد بن ابراهیم بن مالک، ابراهیم بن بنان الخثعمی، احمد بن محمد بن یحیی بن المعتمر (المعتمد).

این سه نام، در کتب رجالی موجود نیست و مرحوم نمازی پس از ذکر نام آن ها در کتاب مستدرکات علم الرجال(۱) می فرماید: «لم یذکروه».(۲)

۱- نشانی به ترتیب نام ها: ج۶، ص۳۶۷، ش۱۲۲۶۴؛ ج۱، ص ۱۳۰، ش ۱۴۰؛ ج۱، ص۵۱۱، ش۱۸۵۳.
۲- مراد از «لم یذکروه» در کتاب مستدرکات علم الرجال این است که نام این افراد در رجال مرحوم خوئی (ره)، مامقانی (ره) و اردبیلی ذکر نشده است.

در نهایت، این روایت اعتبار سندی ندارد و نمی توان به متن آن، استناد کرد.

بررسی دلالی

این روایت، با روایات دیگر همخوانی ندارد؛ چرا که این جا سخن از «حسنی و حسینی» با هم است و محوریت با حسینی می باشد و حسنی رایت را تحویل می دهد. در روایت قبل، برخورد امام با حسنی در مسیر عراق است؛ اما در این جا این اتفاق در خود عراق می افتد.(۱) به هر حال، متن روایت نیز غریب است.

روایت ششم

مرحوم علامه مجلسی بخشی از خطبه الملاحم منسوب به حضرت علی علیه السلام را نقل می کند که در آن، به حسنی اشاره شده است. سخن علامه مجلسی (ره) چنین است:

و فی خطبه الملاحم لامیر المؤمنین علیه السلام التی خطب بها بعد وقعه الجمل بالبصره قال: یخرج الحسنی صاحب طبرستان مع جم خیله و رجله حتی یأتی نیشابور فیفتحها و یقسم أبوابها ثم یأتی إصبهان، ثم إلی قم، فیقع بینه و بین أهل قم وقعه عظیمه یقتل فیها خلق کثیر فینهزم أهل قم، فینهب الحسنی أموالهم ویسبی ذراریهم و نساءهم و یخرب دورهم، فیفزع أهل قم إلی جبل یقال لها «وراردِهار»(۲) فیقیم الحسنی ببلدهم

ص:۶۳

۱- این روایت، مانند روایت مفضل بن عمرو بر کوفه تأکید دارد.

۲- علامه مجلسی (ره) در بحارالانوار، ج۵۷، ص۲۲۱ می فرماید: «... یظهر من هذا التاریخ [تاریخ قم] أن «واردهار» اسم بعض رساتیق قم و توابعه و قال: فیه سبع عشره قریه و کان من رساتیق اصبهان فأُلحق بقم ». به نظر استاد طبسی، همان اردهال کاشان است.

أربعين يوما، و يقتل منهم عشرين رجلا، يصلب منهم رجلين ثم يرتَحل عنهم.(۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ای که پس از جنگ جمل در بصره ایراد کرد، فرمود: حسنی صاحب طبرستان با گروه زیادی از سواره و پیاده نظام خود قیام می کند و به سوی نیشابور رفته، آن جا را فتح می کند پس به اصفهان و آن گاه به قم می رود و نبردی میان او و قمی ها رخ می دهد که عده زیادی کشته می شوند. سپس قمی ها به سوی منطقه «ورادهار» گریخته و بدان جا پناهنده می شوند. حسنی پس از پیروزی، چهل روز در قم می ماند و اموال آنان را غارت و زن و فرزندشان را اسیر می کند و دو نفر را به دار می آویزد.

این حدیث را در هیچ یک از کتب حدیثی، غیر از بحارالانوار نیافتیم و همان گونه که مشخص است، به دلیل عدم ذکر سند از جانب علامه مجلسی (ره)، قابل پذیرش نیست و نمی توان بدان تمسک کرد. علاوه بر اینکه متن آن هم غیر قابل قبول است؛ چرا که متنی غریب است و اگر قائل شویم که حسنی (بنا بر روایت های قبلی) از یاران حضرت مهدی علیه السلام است، امکان ندارد با اهل قم که از جایگاه ویژه ای در روایات برخوردار است و امید شیعیان جهان می باشد، چنین برخوردی

۱- بحارالانوار، ج۵۷، ص۲۱۵.

کند.[(۱)](#)

روایت هفتم

اشاره

در کتاب سرور اهل الایمان، تألیف بهاءالدین علی بن عبدالکریم بن عبدالحمید الحسینی النجفی چنین آمده است:

عن عثمان بن عیسی عن بکر بن محمد الأزدی عن سدیر قال: قال ابوعبدالله علیه السلام یا سدیر الزم بیتک و کن حلساً من أحلاسه و اسکن ما سکن اللیل و النهار. فاذا بلغ أنّ السفیانی قدخرج فارحل إلینا و لو علی رجلک. قلت: جعلت فداک هل قبل ذلک شیءٌ؟ قال: نعم. و أشار بیده بثلاث أصابعه الی الشام و قال: ثلاث رایات: رایه حسنیه و رایه أمویه و رایه قیسیه فبیناهم[علی ذلک] اذ قد خرج السفیانی فیحصد هم حصد الزّرع ما رأیت مثله قطّ؛[(۲)](#)

سدیر می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای سدیر! در خانه ات بنشین و حرکتی مکن، تازمانی که به تو پیامی برسد که سفیانی خروج کرده است. آن گاه خودت را به هر صورت ممکن به ما برسان. گفتم: فدایتان شوم آیا قبل از خروج سفیانی نشانه ای دیگر وجود دارد؟ فرمود: بله و با انگشتان خود به سمت شام اشاره کرد و فرمود: سه پرچم خواهد بود؛ پرچمی حسنی، پرچمی اموی و پرچمی قیسی....

۱- در همین جلد، علامه مجلسی پس از بیان این حدیث، احادیثی بسیار در فضیلت قم ذکر می کند.

۲- سرور اهل الایمان، ص۴۲.

نکته ای درباره کتاب و مؤلّف آن

آقابزرگ طهرانی (ره) در کتاب الذریعه(۱) ذیل نام همین کتاب سرور اهل الایمان چنین می فرماید:

فی علامات ظهور صاحب الزمان قال فی البحار و صرح أیضاً فی الریاض بانه للسید النسابه بهاء الدین علی بن عبدالکریم بن عبدالحمید النجفی النیلی. أقول یظهر من صدر الکتاب انه منتخب من کتاب الغیبه للسید بهاء الدین المذکور الذی کان مفصلاً. فانتخب السید نفسه من کتابه الغیبه هذا الکتاب و کتبه بخطه و لم یسمه باسم و لما وجد بعض الأفاضل الکتاب بخط السید استنسخه عن خطه بعینه و سماه بهذا الاسم و اصل کتابه الغیبه(۲) کما یاتی فی حرف الغین مختصر من کتاب الانوار المضیئه فی احوال المهدی تألیف السید علم الدین علی بن عبدالحمید بن مختار بن معد الموسوی کما فصلناه فی ج۲، ص۴۴۲...

اول الکتاب ما لفظه «و بعد فهذه اخبار منقوله من خط السید الکامل السعید السید علی بن عبدالحمید من کتاب الغیبه رتبتها علی ما وجدتها بخطه و سمیتها سرور اهل الایمان فی علایم ظهور صاحب الزمان راجیاً بهالی و له رجوح المیزان یوم تشیب فیه الولدان...» قال فی اول البحار(۳) عند ذکرالکتاب «انه مشتمل علی نوادر

۱- الذریعه، ج۱۲، ص۱۷۳.

۲- کتابی از صاحب سرور اهل الایمان وجود دارد با نام منتخب الانوار المضیئه که شاید همین کتاب الغیبه باشد؛ ولی حدیث رایه حسنیه را در آن ندیدم.

۳- علامه مجلسی در بحارالانوار، ج۱، ص۱۷ می فرماید: و کتاب سرور اهل الایمان کلها للسید النقیب الحسیب بهاء الدین علی بن عبدالکریم بن عبدالحمید الحسینی النجفی، استاد الشیخ ابن فهد الحلی (قدس الله روحهما).

الاخبار و السید المذکور من افاضل النقباء النجباء...» اقول: هو استاذ الشیخ ابی العباس احمد بن فهد الحلی....

این کتاب درباره علایم ظهور صاحب الزمان علیه السلام می باشد ... و از مقدمه کتاب مشخص می شود که این کتاب گزیده ای از کتاب الغیبه همین نویسنده است و در اصل کتاب الغیبه خود را تلخیص کرده است. پس برخی از علما، نام سرور اهل الایمان را بر آن گذاشته و آن را نسخه برداری کردند. کتاب الغیبه نیز مختصری از کتاب الانوار المضیئه، تألیف سید علم الدین علی بن عبدالحمید بن معد الموسوی می باشد... می گویم که صاحب سرور اهل الایمان استاد شیخ احمد بن فهدحلی است.

این روایت را به جز علامه مجلسی (ره)شخص دیگری از سرور اهل الایمان نقل نکرده است. البته مرحوم کلینی همین روایات را بدون اضافه ای که صاحب سرور بعد از عبارت «و لو علی رجلك» دارد، نقل کرده است. متن حدیث در روضه کافی چنین است:

عده من اصحابنا عن احمد بن محمد عن عثمان بن عیسی عن بکر بن محمد عن سدیر قال: قال ابوعبدالله علیه السلام : یا سدیر الزم بیتک... و لو علی رجلك.(۱)

علامه مجلسی (ره) در مرآه العقول(۲) این حدیث را حسن یا

ص:۶۷

۱- روضه الکافی، ص ۱۸۰، ح۳۸۳.
۲- ج۲۶، ص۲۵۹.

موثق می شمارد.

اما روایت روضه کافی، آن اضافه ای را که در کتاب سرور می باشد، ندارد و کسی هم غیر از این کتاب، چنین نقلی را نیاورده است. در نتیجه نمی توان به روایت سرور اهل الایمان اعتماد نموده و آن اضافه را قبول کرد.(۱)

روایت هشتم

اشاره

متنی که در این بخش، درباره آن سخن خواهیم گفت، روایت و حدیث محسوب نمی شود؛ لکن مستندی است که بر وجود حسنی دلالت دارد و آن هم سخن مأمون عباسی است.

این سخن را ابتدا سید بن طاووس از کتاب ندیم الفرید(۲) ابن مسکویه نقل کرده و مرحوم علامه مجلسی نیز(۳) آن را به نقل از طرائفِ سید بن طاووس می آورد. در این کلام که به ادعای ابن

۱- لازم ذکر است که در سند سرور اهل الایمان نام احمد بن محمد نیامده است و طریق صاحب سرور به این افراد، امکان ندارد بدون واسطه باشد که این واسطه ها در کتاب سرور اهل الایمان ذکر نشده است. در نهایت باید چنین گفت که این روایت را از اصل یعنی روضه کافی گرفته است؛ اما چگونه این اضافه وارد شده است، معلوم نیست.
۲- اتان کلبرگ پس از ذکر این کتاب به عنوان منبع سید بن طاووس در کتاب طرائف، چنین می گوید: «... ظاهراً حدس آقابزرگ در اتحاد این تألیف با انس الفرید و انس الخواطر درست می باشد»، (کتابخانه سید بن طاووس، ص۴۶۵). برای دیدن متن، ر.ک: الذریعه، ج۲۴، ص۱۰۴.
۳- بحارالانوار، ج۴۹، ص۲۰۸.

مسکویه جوابی از جانب مأمون برای نامه برخی از بنی هاشم است، مأمون عباسی پس از ذکر مدایح حضرت علی علیه السلام و امامان علیهم السلام به ذکر نکاتی درباره دلایل واگذاری ولایتعهدی به امام رضا علیه السلام می پردازد و در ادامه جواب، نامی از حسنی و قیام او برده و چنین می گوید:

«من الطرائف المشهوره ما بلغ إلیه المأمون فی مدح امیرالمؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام و مدح اهل بیته علیه السلام ذکره ابن مسکویه صاحب التاریخ... فی کتاب سماه _ندیم الفرید_ یقول فیه حیث ذکر کتابا کتبه بنوهاشم یسألون جوابهم، ما هذا لفظه: فقال المأمون: بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آل محمد علی رغم أنف الراغمین... فالرشید اخبرنی عن آبائه و عما وجد فی کتاب الدوله و غیرها، أن السابع من ولد العباس لاتقوم لبنی العباس بعده قائمه و لاتزال النعمه متعلقه علیهم بحیاته، فإذا أودعت فودعها فاذا أودع فوّدعاها، اذا فقدتم شخصی فاطلبوا لانفسکم معقلاً و هیهات، ما لکم إلا السیف یأتیکم الحسنی الثائر البائر، فیحصدکم حصداً أو السفیانی المرغم و القائم المهدی یحقن دمائکم إلا بحقها....(۱)

چیزی جز شمشیر برای شما نیست. حسنی بر شما حمله می کند و خونخواهی نموده، شما را نابود خواهد کرد.

همان گونه که مشخص است، این نامه نیز به دلیل عدم حجیت و اعتبار سندی، نهایت مطلبی را که مشخص می کند، وجود حسنی و

۱- طرائف، ص۲۷۵؛ علامه مجلسی (ره) در پایان ذکر این نامه می فرمایند: «أقول: کان هذا الخبر فی بعض نسخ الطرائف و لم یکن فی اکثرها و کانت النسخ سقیمه» .

قیام او می باشد و بیش از آن مطلبی ارائه نمی کند.

دو نکته

۱. شیخ مفید (ره) کشته شدن حسنی را از نشانه های ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دانسته و چنین می گوید:

قد جاءت الآثار بذکر علامات لزمان قیام القائم المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و حوادث تکون امام قیامه و آیات و دلالات: فمنها ... قتل الحسنی.... (۱)

۲. ملاصالح مازندرانی (ره) در شرح بر کتاب شریف کافی(۲)، اشاره می فرماید که نفس زکیه، همان حسنی است. البته این، نظر او است و حسنی با نفس زکیه تفاوت دارد.

در مجموع، باید چنین گفت که با توجه به متون روایات، به ویژه متن حدیث نقل شده از روضه الکافی می توان به اصل وجود قیام حسنی اذعان کرد؛ اما درباره اینکه او چه خصوصیاتی دارد و آیا چهره ای مثبت است و در قبال او وظیفه ای داریم یا نه و آیا باید از او تبعیت کرد، مطلبی از سوی امامان علیهم السلام ذکر نشده است و نمی توان سخنانی که در ذهن برخی گویندگان جاهل یا معاند پرورش یافته است را قبول کرد و با مدعیان حسنی همراهی نمود.(۳)

۱- ارشاد، ص۳۴۵، باب ذکر علامات قیام القائم علیه السلام .

۲- ج۱۲، ص۴۳۶، ذیل روایت ۴۸۳.

۳- در پایان بحث لازم است به مطالبی اشاره شود. الف. روایتی در کتاب منتخب انوار المضیئه، ص۱۹۵ وجود دارد که با توجه به روایات سابق، گویی به قیام حسنی اشاره دارد که البته مرفوعه است و متن آن قابل قبول نیست. «و عن الباقر علیه السلام بالطریق المذکور یرفعه إلی جابر قال إن لله تعالی کنزا بالطالقان لیس بذهب و لا فضه اثنی عشر ألفا بخراسان شعارهم أحمد أحمد یقودهم شاب من بنی هاشم علی بغله شهباء علیه عصابه حمراء کأنی أنظر إلیه عابر الفرات فإذا سمعتم بذلک فسارعوا إلیه و لو حبوا علی الثلج». ب. همچنین در کتاب الملاحم تألیف ابن المنادی نیز نام و سخن از الحسنی می باشد که مراد از الحسنی در این کتاب، حضرت مهدی علیه السلام بوده که گویا این عالم سنی، حضرت علیه السلام را از نسل امام حسن علیه السلام می دانند. ج. برای بررسی صحیح قیام حسنی، دلالت های موجود در روایات ذکر شده را مرور می کنیم: روایت اول ۱. صحیح بوده و متن آن قابل پذیرش است. ۲. حسنی دو اقدام دارد: الف. تحرک ابتدایی (تحرک الحسنی)، ب. قیام نهایی (فیبتدر الحسنی الی الخروج) ۳. تحرک حسنی، قبل از قیام علنی و نهایی حضرت علیه السلام است. فیبتدر الحسنی الی الخروج... فیظهر عند ذلک صاحب هذا الامر. ۴. حدود فعالیت او در مکه است (فیثب علیه اهل مکه). ۵. او به دست مکیان کشته می شود (فیقتلونه). ۶. در زمان قیام او، سفیانی خروج کرده است (و یبعثون برأسه الی الشامی). ۷. دشمن او سفیانی و اتباع سفیانی است. (فیثب علیه اهل مکه... و یبعثون برأسه الی الشامی). ۸. امام علیه السلام را درک نمی کند و بیعتی

صورت نمی گیرد. روایت دوم ۱. حسنی دارای لشکر دوازده هزار نفری است. (فی اثنی عشر الف فارس). ۲. با حضرت علیه السلام درباره ریاست لشکر بحث می کند. (یابن العم أنا أحق بهذا الامر). ۳. دیدار او پس از ظهور علنی با حضرت علیه السلام می باشد (و الناس خلفه و أمامه، یعنی مردم و لشکریان همراه مهدی علیه السلام). ۴. خود و لشکرش تسلیم حضرت علیه السلام می شوند (فیقول الحسنی: الامر لک، فیسلم و تسلم جنوده). ۵. بیعتش با حضرت مهدی علیه السلام بعد از صیحه آسمانی، خروج سفیانی، خروج شعیب بن صالح و خسف بیداء است. ۶. پس از بیعت او با حضرت علیه السلام، نبرد میان لشکر مهدی علیه السلام و سفیانی اتفاق می افتد. ۷. حضرت مهدی علیه السلام با او در عراق برخورد می کند (حتی یصیر الی العراق... فیلحقه رجل من اولاد الحسنی) . ۸. حسنی کشته نمی شود. ۹. در این روایت، به محل خروج حسنی اشاره نشده است. روایت سوم ۱. حسنی از دیلم حرکت می کند (من نحو الدیلم). ۲. حسنی از کنار ضریح، مردم را فرا می خواند (المنادی من حول الضریح). برخی در کتب خود مراد از «المنادی من حول الضریح» را امام زمان علیه السلام و برخی دیگر شخص حسنی دانسته اند و نظر استاد طبسی، بر این بود که مراد خود حسنی است. البته برخی افرادی که این مطلب را به حسنی نسبت داده اند، مراد از ضریح را، حرم امام رضا علیه السلام می دانند که این مطلب قابل تأمل است و به راحتی نمی توان پذیرفت. همچنین مرحوم آقای دوانی در ترجمه خود بر جلد ۱۳ بحارالانوار، مراد از ضریح را، حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می دانند. ۳. یاران ابتدایی او از طالقان می باشند (فتجیبه کنوز الله بالطالقان). ۴. رهبری مردم طالقان توسط شعیب بن صالح است (امیرهم رجل من تمیم یقال له شعیب بن صالح). ۵. با آن سپاه، وارد کوفه می شود (حتی یرد الکوفه). ۶. می داند که حضرت علیه السلام همان مهدی موعود است (وهو و الله یعلم أنه المهدی). ۷. طلب استدلال از مهدی علیه السلام برای اقناع لشکرش است (و لم یرد بذلک الامر إلا لیعرف اصحابه من هو؟). ۸. حسنی با حضرت بیعت می کند (مد یدک یا بن رسول الله حتی نبایعک). ۹. چهارهزار نفر از یارانش بیعت نمی کنند (و یبایعه سائر عسکر الحسنی إلا الاربعه آلاف). ۱۰. قبل از بیعت او، سفیانی خروج کرده است. ۱۱. خسف بیداء پیش از بیعت با حضرت مهدی علیه السلام اتفاق افتاده است. ۱۲. گویا برخورد میان امام علیه السلام و حسنی در کوفه می باشد (مگر اینکه بگوییم که پس از منزل کردن امام علیه السلام بین کوفه و نجف، حسنی برای دیدار ایشان به ان جا رفته است). ۱۳. او کشته نمی شود. ۱۴. پس از بیعت حسنی، حضرت علیه السلام به لشکر سفیانی در دمشق حمله می کند. روایت چهارم مضمون همان روایت دوم است (البته با تفاوت هایی). روایت پنجم ۱. حضور حضرت مهدی علیه السلام در کوفه و برخورد با حسنی (یدخل المهدی الکوفه و بها ثلاث رایات). ۲. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از او خبر داده است (کأنی بالحسنی). ۳. تمام لشکرها به امر امام زمان علیه السلام با حسینی بیعت می کنند (فیسلمها الی الحسینی فیبایعونه...). البته این برداشت ها زمانی صحیح است که بتوانیم بگوییم یکی از صاحبان آن لشکر و علم هایی که با هم اختلاف کرده اند، حسنی است در صورتی که دلیل و قرینه ای بر این مطلب نداریم و تنها روایت اشاره دارد به اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شخصی با عنوان «حسنی» را نام برده است. در نهایت می توان گفت این روایت تنها اصل حسنی را بیان کرده و هیچ جزئیاتی را اشاره نمی کند. روایت ششم ۱. حسنی از طبرستان می آید (یخرج الحسنی صاحب طبرستان). ۲. نیشابور، اصفهان و قم را به تصرف درمی آورد (یأتی نیسابور،... یأتی اصبهان ثم الی قم). ۳. او با قمی ها نبرد می کند و از آنها کینه دارد. ۴. چهل روز در قم غارتگری می کند. روایت هفتم ۱. قیام حسنی قبل از سفیانی است (فاذا بلغ أن السفیانی... جعلت فداک هل قبل ذلک شئٌ). ۲. خروج رایت حسنیه از شام است (و اشاره بیده بثلاث اصابعه الی الشام). البته باید توجه داشت که شاید مراد از این رایت و بیرق در شام، منسوب به حسنی باشد و الزاماً خود حسنی آن را حمل نکند. متن هشتم نیز که از نظر ما روایت محسوب نمی شود، و مطلب خاصی نیز در آن وجود ندارد. به نظر می آید و

حق این است که به جز روایت روضه کافی متن روایات دیگری را نمی توان پذیرفت و تنها از این روایات ضعیف (اگر به حد استفاضه برسد) می توان اصل وجود حسنی را برداشت کرد. اما قضایایی همچون بیعت او با امام علیه السلام، کشته نشدنش و... مواردی است که به دلیل تعارض با متن روایت صحیحه روضه الکافی نمی توانیم آن ها را قبول کرده و به آن ها استناد نماییم. و پذیرش آن ها در صورتی امکان دارد که متن روضه الکافی را کنار بگذاریم و این، بر خلاف موازین و عقل است. همچنین نمی توان به فرضیه وجود دو حسنی در روایات معتقد شد؛ چراکه دلیل قائلان به این نظریه، روایاتی است که ضعف سند و متن دارد یا اینکه جعل سند برای آن روایت مشهود است. گویی افرادی جاهل، متنی را گرفته و سندی برای آن ساخته اند. د. دیدگاه مرحوم ملاصالح مازندرانی درباره حسنی وی علاوه بر توضیحاتی درباره روایت روضه لکافی از حسنی، در دو بخش از شرح خود، به «حسنی» اشاره کرده است: اول. ذیل روایتی از اصول کافی، کتاب الحجه، باب فی الغیبه، ح۱۷ عن أبان بن تغلب قال: قال أبوعبدالله علیه السلام : کیف أنت إذا وقعت البطشه بین المسجدین، فیأرز العلم کما تأرز الحیّه فی جُحرها و اختلفت الشیعه و سمّی بعضهم بعضهم کذّابین، و تفل بعضهم فی وجوه بعض؟ قلت: جعلت فداک ما عند ذلک من خیر. فقال لی: الخیر کله عند ذلک، ثلاثاً.» مرحوم مازندرانی (ره) می فرماید: البطشه الأخذ القوی الشدید، و المسجدین مسجد مکه و مسجد المدینه و الأرز بالراء ثم الزاء المعجمه الاجتماع و الانضمام، و العلم بالتحریک الرایه، و الجحر بضم الجیم ثم سکون الحاء المهمله بیت الضبّ و الحیّه و الیربوع، و التفل شبیه بالبزاق و هو أقل منه أوّله البزاق ثم التفل ثم النفث ثم النفخ و لعلّ هذا اشاره إلی وقعه الحسنی و الیمانی و السفیانی بین المسجدین و الی ظهور الفتن و المحن من تراکم العساکر المختلفه و ارتفاع الرایات المشتبهه فی عراق العرب بل فی أقطار الأرض کلّها... ؛ مراد از بطشه أخذ و گرفتن با قدرت و شدت است، و مراد از دو مسجدی که در روایت آمده، مسجد مکه و مدینه است .... و شاید مراد از آن واقعه ای که با شدت بین دو مسجد اتفاق می افتد، واقعه قیام حسنی، یمانی و سفیانی باشد. (شرح ملاصالح، ج۶، ص۲۶۵). این روایت و شبیه به آن، در کتب مختلف آمده است؛ برای نمونه: ۱. غیبت نعمانی، ص۱۶۲، باب فی غیبه الامام المنتظر. و به [مراد محمد بن همام] عن أبان بن تغلب عن أبی عبدالله علیه السلام أنه قال: کیف أنتم اذا وقعت السبطه بین المسجدین، فیأرز العلم فیها کما تأرز الحیه فی جُحرها و اختلفت الشیعه بینهم، و سمی بعضهم بعضاً کذّابین، و یتفل بعضهم فی وجوه بعض؟ فقلت: ما عند ذلک من خیر قال: الخیر کلّه عند ذلک – یقوله ثلاثاً و یرید قرب الفرج- در صفحه بعد، وی دو روایت دیگر می آورد که یکی همان سند و متن مرحوم کلینی است و دیگری با آن، تفاوت دارد: ... عن أبان بن تغلب عن أبی عبدالله علیه السلام أنه قال: یا أبان، یصیب العالم سبطه یأرز العلم بین المسجدین کماتأرز الحیه فی جحرها. قلت: و ما السبطه؟ قال: دون الفتره، فبینما هم کذلک اذ طلع لهم نجمهم. فقلت: جعلت فداک، فکیف نصنع و کیف یکون ما بین ذلک؟ فقال لی: ما أنتم علیه حتی یأتیکم الله بصاحبها . مرحوم نعمانی، ذیل این روایات می فرماید: هذه الروایات التی قد جاءت متواتره تشهد بصحه الغیبه، و باختفاء العلم، و المراد بالعلم الحجه للعالم... ۲. کمال الدین و تمام النعمه، ج۲، ص۳۸۳ (ماروی عن الامام الصادق علیه السلام فی النص علی القائم علیه السلام) عن أبان بن تغلب قال: قال لی أبوعبدالله علیه السلام : یأتی علی الناس زمان یصیبهم فیه سبطه یأرز العلم فیها بین المسجدین کما تأرز الحیّه فی جحرها یعنی بین مکه و مدینه فبینما هم کذلک إذ أطلع الله عزّوجلّ لهم نجمهم. قال: قلت: و ما السبطه؟ قال: الفتره و الغیبه لإمامکم. قال: قلت: فکیف نصنع فیما بین ذلک؟ فقال: کونوا علی ما أنتم علیه حتّی یطلع الله لکم نجمکم. اگر عبارت «بین مکه و المدینه » از تفسیرهای مرحوم صدوق نبوده که وارد روایت شده است (که گویی جزئی از روایت است)، به راحتی می توان مراد از «بین المسجدین» را مسجد مکه و مدینه گرفت و احتمال دیگری که برخی گفته اند، وارد نیست. ۳. بحارالانوار، ج۵۲، ص۱۳. مرحوم مجلسی ۲ همان روایات مرحوم نعمانی و کلینی را نقل فرموده و بیانی آورده اما

چـون در کتـاب مرآه العقول، ج۴، ص۵۱ نکـاتی را کامـل تر ذکر فرموده است، آن متن را می آوریـم: الحـدیث السـابع عشـر: صحیحٌ اذ الظاهر أن علی بن الحسن هو الطاطری، و فی بعض النسخ علی بن الحسـین فیکون مجهولاً. و البطشه: الأخذ بالعنف... و المسـجدان مسـجد مکه و مسـجد المـدینه، أو مسـجد الکوفه و مسـجد السـهله، و الأول أظهر و هو اشاره الی واقعه عظیمه من حرب أو خسف أو بلاء تقع قریباً من ظهور المهـدی علیه السـلام فـالخیر هو ظهور القـائم علیه السـلام أو قریباً من وجوده علیه السـلام أو من غیبته الکبری. فـالخیر لکثره الأجر وقوه الایمان کما مرّه. قال المحـدث الأستر آبادی ــ رحمه الله ــ : «کأنه اشاره الی وقعه عسکر السفیانی بین المسجدین و الی الفتنه التی من عسکره فی عراق العرب و ظهور رجل مبرقع من الشیعه فی العراق، و دلالته عسـکر السفیانی علی الشیعه، و المراد من الخیر کله ظهور القائم علیه السلام » انتهی. و فی قرب الاسناد فی الصحیح عن البزنطی قال: قال الرضا علیه السـلام : إنّ قدام هذا الامر علامات حدث یکون بین الحرمین. قلت: ما الحدث؟ قال: عصـبه تکون، و یقتـل فلان من آل فلان خمسه عشـر رجلاً. و قیل: المراد ما وقع فی خلافه المتوکل فی سویقه و هی قریه من أعراض المـدینه فی جنب الروحـاء. قـال صـاحب القـاموس : سـویقه موضـع بنواحی المـدینه یسـکنه آل علی بن ابی طـالب علیه السـلام ...» این حـدیث، صـحیح است و مراد از دو مسـجد در روایت، مسـجد مکه و مـدینه است و همـان گونه که محـدث استرآبادی آورده، مراد از واقعه ای که بین دو مسـجد اتفاق می افتد، واقعه سـفیانی است. روایت قرب الاسـناد در ارشاد شیخ مفید، ص۳۹۸، باب علامـات ظهور چنین آمـده است: ... عن أبی الحسن الرضـا علیه السـلام قال: ... ثم قال: إن من علامات الفرج حـدثا یکون بین المسـجدین و یقتل فلان من ولد فلان خمسه عشـر کبشاً من العرب. پس از نقل مطالبی که از علمای ذیل این حدیث وارد شده است، وجه و قرینه ای برای این مطلب که مراد از آن واقعه که بین مسـجد مکه و مدینه رخ خواهد داد، قیام حسـنی است، پیدا نکردم. شایـد با توجه به روایت قرب الاسـناد بتوان این واقعه را ــ همان گونه که مردم مجلسـی (ره) و محدث استرآبادی (ره) تصـریح دارنـد ــ به تحرکات سـفیانی برگرداند. دوم. ج۱۲، ص۴۳۶، ذیل ح۴۸۳ از روضه کـافی روایتی از امـام صـادق علیه السـلام نقل شده است که در آن پنج علامت از علائم قبل از قیام مهدی علیه السـلام را ذکر می فرماید که یکی از این علامت هـا «نفس زکیّه» اسـت. مرحـوم مازنـدرانی در تعبیر از نفس زکیه چنین می گویـد: ... و لعـل المراد بـالنفس الزکیه الحسـنی المذکور سابقاً... مرحوم مازندرانی دلیلی بر این سـخن خود ارائه نمی دهد و به همین کلام بسنده می کنند؛ ولی این سخن را نمی توان پـذیرفت. پیش از پرداختن به سـخن مرحوم ملاصالـح مازنـدرانی، لازم است به روایات «نفس زکیه» نگاهی اجمالی بیندازیم، تا تحلیل مطلب آسان شود. مجموع روایات موجود در کتب حدیثی (مانند کافی، غیبت طوسی، غیبت نعمانی، کمال الـدین، ارشـاد، بحارالاـنوار) کمی بیش از هجـده روایت است. البته ما در بررسـی خود یک سـری روایات مشابه را به شـماره نیـاوردیم؛ امـا برخی را نیز شـمرده ایم؛ پس ممکن است از هجـده روایت نیز کمـتر باشـد. محـور تمـام این روایـات، در هفت موضوع است: ۱. قتل نفس زکیه و محتوم بودن آن. ۲. قتل نفس زکیه و فاصله پانزده شبی تا ظهور مهدی علیه السلام . ۳. قتل غلامی از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بین رکن و مقام و نامیدنش به محمد بن الحسن النفس الزکیه. ۴. قتل نفس زکیه و برادرش در مکه. ۵. نفس الزکیه از نسل حسـین علیه السلام است (گویا مرحوم استاد دوانی به دلیل قید «الحسین»، مراد از کلمـه نفس زکیـه را در ترجمـه خـود بر بحارالاـنوار، حضـرت مهـدی علیه السـلام گرفته و مراد را نفس زکیه ای که غیر از حضـرت مهـدی عجـل الله تعالی فرجه الشـریف است، نگرفته است که نظر مرحوم دوانی صـحیح است. ۶. قتـل نفس زکیه در پشت شهر کوفه. ۷. سـفیر شدن نفس زکیه از سوی حضـرت مهدی علیه السلام برای دعوت مکیان به امام علیه السلام و کشته شدنش توسط مکیان بین رکن و مقام. برای سهولت تحقیق، می توان موارد فوق را در این مجلدات از بحارالانوار جست و جو کرد: ج۴۶، ص۱۴۹ ج۴۷، ص۲۰۶ ج۴۸، ص۱۱ (البته در این سه نشانی لقب امام سجاد علیه السلام و امام کاظم علیه السلام به

نفس زکیه آمده است و همچنین سخن منصور دوانیقی با امام صادق علیه السلام ذکر شده است. ج۵۲، ص: ۱۱۹، ۱۹۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۷۳، ۲۸۹، ۲۹۴، ۳۰۴، ۳۰۷. ج۵۳، ص۸۲ احادیثی نیز در الملاحم و الفتن سید بن طاووس موجود است؛ مانند: باب ۱۰۸و ۱۲۱ از نعیم بن حماد، باب۶۳ از سلیلی، باب۴۹ از بزار. چیزی از احادیث مربوط به نفس زکیه که می تواند قرینه واقع شود تا بگوییم نفس زکیه، همان حسنی است، کشته شدن نفس زکیه در مکه است که چند روایت به این مطلب اشاره دارد: ۱. حدیثی از عمار یاسر (که به بیان معصوم علیه السلام وصل نمی کند) در کتاب غیبت طوسی (ره) . ۲. حدیثی از امام باقر علیه السلام در کمال الدین . ۳. حدیث مرفوعه ای که سید علی بن عبدالحمید (صاحب سرور اهل ایمان) بیان می کند. برای پاسخ به احتمال همسانی نفس زکیه و حسنی بنابر این روایات باید گفت: ۱. شباهت مکان قتل، تنها می تواند عاملی برای احتمال باشد، نه قطعیت مسأله. ۲. این روایات، معارضی در روایت های دیگر دارد که محل کشته شدن حسنی را کوفه می داند. شیخ مفید (ره) نیز در کتاب ارشاد (باب علامات ظهور)، وقتی درباره علائم پیش از ظهور سخن گفته و آن ها را می شمارد، قتل حسنی و نفس زکیه را جدا کرده و صریحاً اشاره می کند که این اسامی متعلق به دو شخصیت جداگانه است. ۳. روایات مربوط به کشته شدن نفس زکیه در مکه، ضعیف هستند؛ چرا که روایت شیخ طوسی (ره) به معصوم نمی رسد و راویانی از اهل سنت همچون عبدالله بن لهیعه در سند آن قرار دارد. روایت سیدعبدالحمید نیز مرفوع بوده و روایت مرحوم صدوق یک مهمل و یک مجهول دارد (اسماعیل بن علی القزوینی، که مرحوم نمازی می فرماید: «لم یذکروه». و علی بن اسماعیل که حتی در کتاب مرحوم نمازی نیز نامش نیامده است). ه . دیدگاه شیخ محمد السند درباره قیام حسنی وی در کتاب فقه علائم الظهور، ص۲۶، ص۲۹ و ص۳۲ حسنی را همان خراسانی دانسته و چنین می گوید: «... و هکذا التحدید للخراسانی الذی قد یعبّر عنه فی روایات أخری بالحسنی» «... و هو وجه تسمیته تاره بالخراسانی، و أخری بالحسنی...» استناد جناب آقای سند بر این مدعا، همان روایتی است که اشاره دارد حسنی از دیلم قیام می کند. در نقد این مطلب، توجه به دو نکته ضروری به نظر می آید: ۱. عجیب است که در کتب مختلف، هنگامی که درباره حسنی سخن به میان آید، به حدیث موجود در روضه کافی اشاره ای نمی شود، و تمام تمسک به حدیث مفضل بن عمر انجام می گیرد. متأسفانه شیخ محمد سند نیز گویا از روایت روضه غفلت کرده و به حدیث های ضعیف دیگر از جمله مفضل بن عمر استناد کرده است. ۲. بنابر آنچه در نتیجه نهایی ذکر کردیم، امکان تعارض و مقابله متن روایاتی ضعیف مانند حدیث مفضل بن عمر با صحیحه روضه کافی وجود ندارد و نمی توان با استناد به متن آن ها اثبات کرد که به صرف خروج حسنی از دیلم و قیام خراسانی از خراسان، هر دو یکی بوده و حسنی را همان خراسانی بدانیم. بطلان قول شیخ محمد سند، به دلیل ضعف روایات مورد استفاده وی و بیان یک احتمال بدون قرینه، واضح است.

کتابنامه

۱. ابطحی، سید محمد علی، تهذیب المقال، دوم، قم، بی نا، چ۲، ۱۴۱۷ق.

۲.ابن بابویه، محمدبن علی بن حسین (شیخ صدوق)، معانی الاخبار، قم، دفتر نشر اسلامی، ۱۴۱۶ق.

۳.تستری، محمدتقی، قاموس الرجال، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ۲، ۱۴۱۰ق.

۴.تهرانی، آقا بزرگ، الذریعه إلی تصانیف الشیعه، سوم، بیروت، دارالأضواء، چ۳، ۱۴۰۳ق.

۵.جمعی از نویسندگان، معجم احادیث الإمام المهدی، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیه، چ۳، ۱۴۲۸ق.

۶.جمعی از نویسندگان، موسوعه أصحاب الفقهاء، مؤسسه امام صادق علیه السلام .

۷.جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح فی اللغه، بیروت، دارالعلم للملایین، چ۴، ۱۹۹۰م.

۸.حائری یزدی، علی، الزام الناصب، بیروت، مؤسسه الأعلمی، چ۵، ۱۴۰۴ق.

۹.حلی، حسن بن سلیمان، مختصر بصائر الدرجات، نجف، المطبعه الحیدریه، ۱۳۷۰ق.

۱۰.خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایه الکبری، بیروت، مؤسسه البلاغ، چ۴، ۱۴۱۱ق.

۱۱.خوئی، سید ابوالقاسم، صراط النجاه، قم، نشر برگزیده، بی تا.

۱۲.خوئی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، قم، مدینه العلم، چ۳، ۱۴۰۳ق.

۱۳.سند، محمد، فقه علایم الظهور، قم، دلیل ما، ۱۴۲۵ق.

۱۴.صادقی، مصطفی، تحلیل تاریخی نشانه های ظهور، اول، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۸ش.

۱۵.صفار، محمد بن الحسن، بصائر الدرجات، نجف، المکتبه الحیدریه، چ۳، ۱۴۲۶ق.

۱۶.طبری، محمدبن جریر، تاریخ الامم و الملوک، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷هق.

ص:۸۱

۱۷.طبسی، محمد رضا، الشیعه و الرجعه، نجف، مطبعه الآداب، چ۳، ۱۳۸۵ق.

۱۸.طوسی، محمد بن الحسن، کتاب الغیبه، قم، مؤسسه معارف اسلامیه، چ۲، ۱۴۱۷ق.

۱۹.عکبری، محمدبن نعمان (شیخ مفید)، اختصاص، شیخ مفید، چهارم، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۴ق.

۲۰.عکبری، محمدبن نعمان (شیخ مفید)، ارشاد، بی جا، اسلامیه، بی تا.

۲۱.علی بن موسی بن جعفر (سید بن طاووس)، الطرائف، قم، الخیام، ۱۳۹۹ق.

۲۲.علی بن موسی بن جعفر (سید بن طاووس)، الملاحم، قم، نشاط، ۱۴۱۶ق.

۲۳.فصلنامه علمی، تخصصی علوم حدیث، دانشکده علوم حدیث، ش۲۵، پاییز ۱۳۸۱ش.

۲۴.فیض کاشانی، ملا محسن، کلمات مکنونه، دوم، قم، مطبوعات دینی، چ۲، ۱۳۸۶ش.

۲۵.کلبرگ، اتان، کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۳۷۱ش.

۲۶.کلینی، محمد بن یعقوب، روضه کافی، تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۵ش.

۲۷.گیلانی، میرزا ابوالقاسم (میرزای قمی)، جامع الشتات، قم، مکتبه الرضوان، بی تا.

۲۸.مازندرانی، ملا صالح، شرح اصول کافی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ق.

۲۹.مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، بی جا، بی تا، بی نا.

۳۰.مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، چ۲، ۱۴۰۳ق.

۳۱.مجلسی، محمدباقر، مرآه العقول، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۲۱ق.

۳۲.محمدبن ابراهیم بن جعفر الکاتب (ابن أبی زینب نعمانی)، الغیبه، قم، انوار الهدی، ۱۴۲۲۰ق.

۳۳.محمدبن علی بن حسین بن بابویه (شیخ صدوق)، کمال الدین و تمام النعمه، قم، نشر اسلامی، چ۴، ۱۴۲۲ق.

۳۴.محمدبن علی بن شهر آشوب، مناقب آل أبی طالب، نجف، مطبعه الحیدریه، ۱۳۷۶ق.

۳۵.مرتضی عاملی، سید جعفر، جزیره خضرا در ترازوی نقد، ترجمه سپهری، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ۳، ۱۳۷۷ش.

۳۶.مزی، یوسف، تهذیب الکمال، بیروت، مؤسسه الرساله،، ۱۴۱۸ه.

۳۷.نجفی، علی بن عبدالحمید، سرور اهل الایمان، قم، دلیل ما، ۱۴۲۶ق.

۳۸.نمازی، علی، مستدرکات علم الرجال، تهران، شفق، ۱۴۱۲ق.

ص:۸۳

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹